

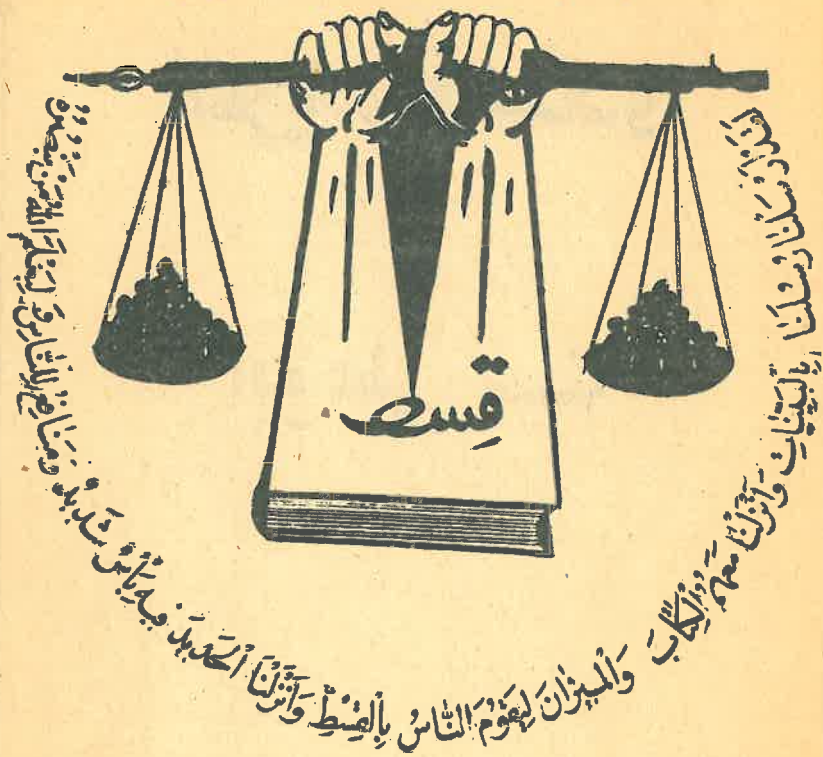
# نظریات اقتصادی

ابوعلی سینا

Download from: [aghalibrary.com](http://aghalibrary.com)

حسن توانایان فرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نام مؤلف : حسن توانایان فرد  
 نام کتاب : نظریات اقتصادی ابوعلی سینا (تدبیر منزل)  
 نام ناشر : قسط  
 چاپ : اول  
 تاریخ : اسفند ۱۳۵۹  
 نیراژ : ۵۰۰۰  
 حق چاپ محفوظ

صفحه	فهرست مطالب
۳	مقدمه
	فصل اول
۵	لزوم دانستن اقتصاد خانواده
۵	تقسیم کار
۶	امتیاز انسان
۷	تفاوت بین افراد بشر
۸	حسن تدبیر برای همه کس لازم است
	فصل دوم
۱۰	علت اقتصادی پیدایش خانواده
۱۰	خانواده انسان
	فصل سوم
۱۶	خود سازی
۱۶	سیاست مرد در اصلاح نفس خود
	فصل چهارم
۱۸	سیاست بودجه خانوار
	فصل پنجم
۲۵	شروع فعالیتهای اقتصادی
۲۶	واداشتن فرزند بتأمین زندگی خود
	ضمیمه
۲۸	کمک دوست خردمند در اصلاح نفس
۳۰	شرط صحبت
۳۰	راه نصیحت
۳۱	مقایسه در اخلاق
۳۲	اصول سیاست مرد درباره زن
۳۴	اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زمان ابن سینا
۶۰	شرح زندگی ابو علی سینا

## مقدمه

۱ - آنچه را در این نوشته میخوانید شرح مباحثی میباشد که در جزوه‌ی کوچکی بنام تدبیر منزل نوشته فیلسوف و دانشمند بزرگ شرق شیخ‌الرئیس بوعلی سینا آمده است. وی در پایان کتابش اعتراف میکند که مباحث مربوط به تدبیر منزل را بسیار خلاصه عنوان نموده است. مباحثی که بوعلی سینا در این کتاب آورده است بعدها مورد استفاده دانشمندان بسیار از جمله خواجه نصیرالدین طوسی قرار گرفته است و کلیه مطالبی را که در این زمینه در نوشته‌های دیگر از این سری مباحث تحت عنوان تاریخ اندیشه‌های ابن سینا اقتباس شده است که در پایان نوشته‌ی حاضر مقایسه‌ای در این مورد انجام خواهد شد.

۲ - از آنجا که در تدوین نوشته حاضر تنها یک کتاب یعنی کتاب تدبیر منزل ابن سینا مورد استفاده قرار گرفته است و امکان دارد که در سایر کتب بعدها مورد استفاده قرار گیرد لذا نوشته حاضر را "پارهای از نظریات بوعلی سینا"<sup>۱</sup> نام داده‌ایم.

۳ - در این نوشته بر آن نیستیم که غلط یا درست بودن نظریات ابن سینا را به بحث درآوریم. آنچه برای ما مهم میباشد و تاکید ما در این نوشته بر آن قرار دارد اینست که صدها سال قبل از مارکس در ایران، ابن سینا تحلیلهای اقتصادی داشته است و زیربنای پیدایش پاره‌ای از پدیده‌های اجتماعی از جمله خانواده را اقتصاد معرفی کرده است.

۴ - خواننده را توجه میدهیم که ابن سینا در کتاب تدبیر منزل هیچگاه بر آن نبوده است که اقتصاد اسلامی را بیان نماید و صرفاً به قسمتی از علم اقتصاد زمان خودش اشاره داشته است. به بیان دیگر در مسائل

اقتصادی اغلب به آنچه بوده است پرداخته و نه آنچه باید باشد. لذا بسیاری از نظریات وی خصوصاً آنچه پیرامون خدمتکار یا غیره عنوان داشته است از نظر اقتصاد توحیدی آنطور که مامیسناسیم مطرود میباشد. چرا که ابن سینا بر آن بوده است که مسائل اقتصادی در یک خانواده آنهم در جامعه‌ی طبقاتی آنروز را بررسی نماید.

۵ - از آنجا که کتاب تدبیر منزل نایاب میباشد و برای خواننده جالب است بدانند که فیلسوف بزرگ شرق در کتاب تدبیر منزل چه مسائلی را غیر از مسائل اقتصادی که در متن نوشته حاضر آمده است عنوان نموده است تصمیم گرفتیم که در پایان این نوشته بخش‌صمیمه را آوریم که در آن بخش آنقسمت از کتاب تدبیر منزل ابن سینا در متن نوشته حاضر مطرح نشده است آورده شود. بنابراین دارنده‌ی کتاب حاضر متن ترجمه کامل کتاب تدبیر منزل ابن سینا را نیز خواهد داشت.

۶ - این نوشته را بکلیه‌ی واپسگرایان، قشرین و بکلیه‌ی آنانی تقدیم میکنم که هر نوع تحلیلی که پایه استدلال آن اقتصاد‌ی‌باشد را مارکسیستی مینامند و به این تهمت آن را محکوم میکنند. (۱)

---

(۱) باید توجه داشت که مارکسیسم از آنجهت که علیه استثمار انسان از انسان، انسان ساز میباشد مورد احترام است و اگر واپسگرایان توانسته‌اند آنرا در نزد توده بد معرفی کنند بدانجهت است که در مارکسیسم ابعاد در وحی انسان و واقعیت وجود خداوند و معاد انکار شده است.

## فصل اول

### لزوم دانستن اقتصاد خانواده

همانطور که در مقدمه آمد ابن سینا که در یک جامعه طبقاتی میزیسته است کوشیده است تا مسائل مربوط به اداره‌ی خانواده و از جمله اقتصاد خانوار را در جامعه‌ی غیر توحیدی آنروز ترسیم نماید. بنظر وی فعالیتهای اقتصادی و معیشتی انسان باید عاقلانه و براساس اصول و معیارهای اخلاقی استوار باشند. ابن سینا وجود عقل را وسیله‌ای میداند که برتری انسان تولید کننده بر آنچه تولید میکند و برتری زمامداران کشور بر آنانکه تحت فرمان آنان میباشند را تصدیق کند.

### تقسیم کار

بنظر وی اگر کلیهی افراد یک جامعه به یک کار معین مشغول شوند جامعه از بین خواهد رفت و افراد جامعه هلاک خواهند شد. بنابراین خرد و عقل آدمی دستور میدهد که در یک جامعه هرکس موظف بانجام یک کار معین و بدنبال یک تولید مشخص رود. تا در این صورت کلیهی افراد بتوانند کلیهی نیازهای ضروری خود را ارضاء نمایند. بنظر ابن سینا این از لطف پروردگار است که هرکس در جامعه بدنبال حرفهای میرود و از حرفه‌ی خود راضی میباشد. (۱)

---

(۱) همانطور که قبلاً گفته شد بسیاری از مطالب اجتماعی ابن سینا آلوده به آموزشهای طبقاتی میباشد که با اقتصاد قرآن و آموزشهای راستین اولیاء بحق دین مغایر است و ذکر نظریات اقتصادی ابن سینا از آنجهت که اهمیت تاریخی داشته و بر عامل اقتصاد در پیدایش تاسیسات اجتماعی تکیه فراوان داشته دنبال شده است.

فیلسوف همدان معتقد است که حکام ، امرا و وزرا و مسئولین واحدهای تولید و پدران همه و همه نیازمند به دانستن فن مدیریت واحد تحت اداری خود هستند . بنابراین در چارچوب اقتصادی دمانطور که باید اقتصاد یک جامعه مورد مطالعه قرار بگیرد تا حکام بدانند که چگونه باید امور اقتصادی کشور را سامان دهند . باید مسائل اقتصادی ظنوار نیز مورد بحث قرار گیرد تا افراد خانواده که یک واحد از اجتماع میباشد در اداری امور اقتصادی خانوار با آگاهی اقدام نمایند .

متن کلام ابن سینا در این مورد چنین است :

### امتیاز انسان (۱)

" خداوند قادر متعال خصایصی از نعمتهای خود را به بنی نوع انسان اختصاص داده و سبب آنها مقام آدمی را در میان کائنات از بسیاری از مخلوقاتش برتر و بالاتر نموده است .

در اثر این امتیاز و برتری وجود بشر زیباترین مخلوق شده و طبیعتش کاملترین طبایع گشته و ترکیبش معتدلترین ترکیب شده است .

زندگی آدمی بسبب این مزایا بهترین و پر نعمتترین زندگانی شده و کوشش و سعیش در صفحہ زندگی بر طبق عقل و بصیرت که مایه نیرومندی و توانائی است صورت گرفته و با آداب حسنه و اخلاق کریمه و ملکات فاضله که موجب جمال و زیبائی و اسباب زینت و زینت آدمی است موافق و منطبق گردیده است .

خدا با انسان قوه تمیز داده بسبب آن فرق بین خیر و شر و تفاوت بین رشد و گمراهی را برای او معلوم و روشن نموده است و نیز بسبب همین قوه فضل صانع را بر مصنوع و مالک را بر مملوک و زامدار سیاست را بر کسانیکه در تحت سیاست و تدبیر وی واقفند فهمانده است .

انسان بوسیله این قوه مجهز و متمکن شده است باینکه آنچه را که

بین خالق و مخلوق می باشد بشناسد و آفریدگار و صانع قدیم را برای عالم اثبات بکند .

### تفاوت بین افراد بشر

خداوند پس از آنکه بآدمیان این مزایا و فضایل را عطا فرموده به فضل و رافت خود نعمت دیگری نیز بآنان داده است و آن عبارت از این است همانطور که مردم را از حیث املاک و منازل و مراتب متفاوت قرار داده است از حیث عقول و آراء نیز آنان را متفاوت آفریده است .

برابری و تساوی احوال و نزدیکی اندازه های افراد بشر منجر بفسادشان گشته و بالاخره سبب فنا و اضمحلال و انقراضشان میگردد .

خردمندان میدانند که اگر همه مردم پادشاه و شهریار بشوند همگی از بین میروند و اگر همه شان رنجبر و کارگر و تابع و رعیت بشوند پادشاه و سلطانی در بین نباشد جملگی فانی و هلاک میشوند همچنانکه اگر همگی در توانگری و ثروت مساوی و برابر با یکدیگر بشوند کسی برای کسی کار نمیکند و عطا و معاونت دوست از دوست منقطع میگردد و اگر همگی فقیر و محتاج باشند از فقر و فلاکت و بیچارگی جان میسپارند . پس تفاوت احوال و اختلاف اقدار سبب بقاء زندگی آدمیزادگان می باشد .

مرد بیخرد و بی ادبی که به کوچکترین سببی بهره و نصیب خود را از دنیا بدست می آورد چون در حال خردمند محروم از مال و در کدورت های مردم با بصیرت که در تحولات و تطورات روزگار بحزم و بینائی قدم برمیداری تا مل می کند گمان و بلکه یقین می کند باینکه مالی که او بدست آورده است از عقل و خرد که فاقد آنست بیشتر مورد اعتبار است و صاحب ادب وقتی که حال مالدار و ثروتمند نادان را تحت مطالعه و نظر قرار میدهد بطور یقین خود را برتر و بالاتر از او میداند و دست ورز و صنعتگری که از صنعت و دست ورزی خود باندازه ی ضرورت و سد رمق عاید و درآمدی بدست می آورد وضع و حال پادشاه و دولتمند بزرگ را آرزو نمیکند و بحال آنها غبطه نمیخورد .

اختلاف احوال و تفاوت اقدار همه کس را بعالم خود قانع نموده است .  
همه اینها از دلایل حکمت و تدبیر و شواهد لطف و رحمت و رافت آفریدگار  
جهان است .

#### حسن تدبیر برای همه کس لازم است

در تدبیر امور و حسن سیاست سزاوارترین مردم ستفکر پادشاهان و  
شهریانند که خدا آنان را زمامدار امور بندگان خود نموده و برای تنظیم  
بلاد دارای تسلط و قدرت کرده است .

بعد از طبقه پادشاهان و شهریان کسان دیگر از سیاستمداران و  
فرمانداران که قیادت امم و تدبیر شهرها بعهدۀ آنان گذارده شده است  
بحسن تدبیر و سیاست سزاوارترند . هر یک از اینان که مقامش بمقام سلطنت  
نزدیکتر است از دیگران که دارای آن مقام و منزلت نیستند باین کار و  
کردار سزاوارتر است همینطور بترتیب این اولویت در میان آنها بحسب  
اختلاف درجات و مراتب محفوظ بوده هر که نزدیکتر کارش نیز مهمتر و  
خودش هم بحسن سیاست شایسته تر .

بعد از پادشاهان و فرمانداران کسانی که صاحبان نعمتند و کسانی که  
جمعی از خاصان و خدمتکارانشان در تحت نظر و نفوذشان اداره میشوند  
باید حسن تدبیر را در کار بیشتر مراعات کنند سپس ارباب منازل و سران  
خانواده‌ها که کسان و فرزندان آنان در تحت نظر و تدبیرشان اداره میشوند  
باید در امور خود دارای حسن تدبیر باشند .

و بعبارت دیگر حسن تدبیر در امور برای همه لازم و ضرور و این  
اشخاص و مراتبیکه گفتیم هر کدام که مقام و منزلتش مهمتر، باین کار هم  
سزاوارتر . پس این تکلیف و وظیفه بهمه کس متوجه میباشد جز اینکه مراتب  
حسن تدبیر تابع مراتب وظیفه‌داران است .

علت اینکه این وظیفه بهمه کس متوجه است اینست همه کس نسبت  
بکسانیکه در تحت نظر و تدبیر او زندگانی میکنند و حکومت و سیاستی  
دارد حقیرترین و کوچکترین مردم بسیاست خوب و تدبیر نیکو و تفکر زیاد

و تادیب و تعدیل و براه راست درآوردن و از راه نادرست باز داشتن و  
بالجمله بهمه آنچه که شهریار احتیاج دارد محتاج و نیازمند است بلکه اگر  
کسی بگوید که این شخص کوچک بیشتر به بیداری و معرفت و نجس و  
کنجکاو و جستجو و آگاهی و بهره‌برداری از بیم و ترس و دوری گزیدن از  
میل و اطمینان و احتراز از خرابی و مختل شدن کار محتاج است سخن  
درست و مطابق واقعی گفته است زیرا کسی که تنها است کمک و معاون و  
اخوان و انصاری برای او نیست از کسی که از کفایت وزیران و احوال انصار  
استفاده میکند بحسن عنایت محتاجتر و بشدت احتراز سزاوارتر است و  
شخصی که فقیر و محتاج است برفاهیت و آسایش زندگانی و ترمیم حال و  
اصلاح وضع بیشتر از ثروتمند و توانگری که برای آموزش مدیر و مدبری هست  
نیازمند است چه ممکن است برای تمثیل و مانند کردن ما حال رعیت را  
بحال پادشاهان انکار و یا از نظر عیب جزئی موازنه و مقایسه ما را بین آن  
دو حال و وضع تنقید نمایند ولی سخن ما در نزدیکی مردم است بیکدیگر  
در اخلاق و عادات و خلقت و احتیاجات نفس و دواعی تن و منزل و مسکن  
نه در مراتب و اقدار و مقامات بلکه مردم را در این جهات چنانکه گفتیم  
متفاوت میدانیم ."

## فصل دوم

### علت اقتصادی پیدایش

#### خانواده

۱ - ابن سینا علت پیدایش خانواده را علت اقتصادی میداند. بنظر وی از آنجا که انسان نیاز به غذا دارد و چون انسان نمیتواند در هر وعده غذای همان وعده را فراهم سازد و مجبور است که غذای چندین روز را بیکباره تهیه کند لذا ناچار است که محلی را جهت نگهداری غذای خود بوجود آورد. از طرف دیگر از آنجا که مرد مجبور است برای انجام کار از محل نگهداری غذا دور شود و به محل کار خود رود ناچار است که در روز کسی را در محل نگهداری غذا جهت حفاظت آن از شر دستبرد دیگران بگمارد. برای این شغل کسی بهتر از همسر نخواهد بود که مورد اطمینان مرد نیز میباشد. بنابراین نیاز به غذا سبب میگردد که خانه و خانواده بوجود آید. حال اجازه دهید متن کلام ابن سینا را از صفحه ۱۰ کتاب تدبیر منزل وی نقل کنیم :

#### خانواده\* انسان

" همه کس از پادشاه و رعیت نیازمند است به غذا و خوراکی که مایه\* حیات است و نیز بتهیه و آماده ساختن زیادی خوراک و روزی برای روز حاجت که برایش پیش میآید محتاج است.

راه بدست آوردن غذا و خوراک برای انسان مانند راه بدست آوردن قوت حیوانات نیست که هنگام هیجان و تحریک گرسنگی و تشنگی جنبش کرده چراگاه و آب بجوید و پس از رفع گرسنگی و تشنگی بجای خود برگشته

و استراحت کرده باز در هنگام جوع و عطش بسوی چراگاه و آب بشتابد دیگر مقید نباشد باینکه زیادی غذا و قوتش را برای وقت دیگر روز حاجت جمع و ذخیره و آماده بکند و بحفظ و نگهداری آن بپردازد. این حیوانات نمیدانند که بعد از آب باز محتاج میشوند.

بلکه انسان نیازمند است بمکان و جایی که آنچه را بدست آورده است در آنجا جمع و ذخیره کرده برای هنگام حاجتش نگه بدارد.

پس بنابراین انسان محتاج است باینکه برای خود منزل و مسکنی اتخاذ کند. چون آدمیزاد منزل و خانه‌ای ساخت و در آنجا برای هنگام حاجتش ذخیره ای اندوخت محتاج میشود بکسی که اندوخته‌اش را از دستبرد دیگران که میخواهند آنرا از وی بربایند حفظ و حراست بنماید اگر خود همین شخص که از زیادی قوت و غذایش برای وقت احتیاجش ذخیره و آماده نموده است در خانه خود نشسته بنگهبانی اندوخته اش مشغول شود در اینصورت همین اندوخته را ناچار باید بخورد. پس بیش از آنکه بر او بیفزاید بخوردن آن شروع و تماش می‌کند اگر دوباره بکسب و اندوختن ذخیره و بسیجی بپردازد باز موضع و حالش مانند حال و وضع نخستین بوده بالاخره ناچار حالش مثل حیوانات گشته بروزگار و زندگی آنها دچار خواهد شد. پس محتاج است باینکه برای حفظ و حراست اندوخته‌اش کسی دیگر را جانشین خود بنماید و برای جانشین هم باید کسی باشد که مورد اطمینان نفس و آرامش خاطر باشد برای اینکار کسی شایسته و سزاوار نیست مگر زن که خدا او را برای مرد جفت و مورد اطمینان و سکونت نفس قرار داده است. بدین جهت مرد ناگزیر میشود باینکه زن بگیرد.

پس از ازدواج فرزندانی بوجود می‌آید و شماره افراد خانواده زیاد میشود در اینصورت ناچار نیازمندی بخوراک و غذا و تهیه برای روز حاجت از زیادی غذا و قوت بیش از پیش میگردد و در اثر توسعه دایره زندگانی احتیاج بکمک و کار گذار و خدمتکار پیش می‌آید. پس آن مردیکه این خانواده را تشکیل داده است مدیر و سائنس افراد و کسان این خانواده گشته و آنها نیز رعیت و پیرو

در متن فوق‌الذکر ابن سینا به چند موضوع مهم اقتصادی اشاره کرده است .  
الف - تولید انسان همواره بیش از نیاز مصرفی وی میباشد و مازاد بر مصرف به پس انداز اختصاص پیدا میکند . به بیان دیگر تولید مجموع مصرف و پس انداز است .

پس انداز + مصرف = تولید  
ب - تقسیم کار سبب افزایش تولید میشود . چرا که اگر مرد خود غذا تولید کند و خود در خانه بماند و از آن غذا نگهداری بعمل آورد پس از چندی که در خانه ماند بی غذا خواهد شد . درحالیکه اگر مرد بکار تولیدی در خارج از منزل بپردازد و زن بکار حفاظت از پس انداز در منزل مشغول شود خانواده همواره دارای ذخیره‌ی غذا جهت روزهای احتیاج خواهد بود .

ج - در مسائل اقتصادی از جمله در حفظ ذخائر و پس‌اندازها نقش عامل روانی را نیز باید مورد توجه قرار داد . چرا که اگر نفس آرامش و اطمینان نداشته باشد عدم مطلوبیت از این ناآرامی کمتر از عدم مطلوبیت در مصرف تمام تولید و شروع دوباره تولید از ابتدا نخواهد بود .

د - تقاضا برای زن یک تقاضای اشتقاقی میباشد . بدین بیان که انسان زن را از آنجهت اختیار میکند که حافظ ذخائر باشد . به بیان دیگر تقاضا برای زن مشتق از تقاضا برای غذا میباشد (۱) در این مورد به عبارت " بدین جهت مرد ناگزیر میشود باینکه زن بگیرد " در متن فوق‌الذکر توجه شود .

ج - از دیدگاه ابن سینا توسعه‌ی فعالیتهای اقتصادی یک فرد تابع تعداد

---

(۱) همانطور که قبلاً مذکور افتاد این مسائل از آنجهت پر اهمیت است که طرز استدلال و تحلیل اقتصادی تأسیسات اجتماعی توسط یک دانشمند بزرگ اسلامی را نشان میدهد . والا ممکن است گفته شود که پیدایش خانواده مبتنی بر علل دیگر نیز میباشد .

فرزندان و افراد تحت تکفل وی میباشد. توسعه‌ی فعالیتهای اقتصادی فرد بنوبه‌ی خود سبب میگردد تا میزان اشتغال افزایش پیدا کند و پدر خانواده کارگذار و خدمتکار بیشتر استخدام نماید. بنابراین میتوان گفت که تقاضا برای غذا، تقاضا برای زن و از آنطریق تقاضا برای نیروی کار بوجود می‌آورد. به بیان دیگر اشتغال تابع تعداد فرزندان میباشد.

(تعداد افراد تحت تکفل) تابع اشتغال

۲ - پدر خانواده بعنوان مدیر و سیاستمدار خانواده باید بکوشد تا هرچه بیشتر سطح رفاه افراد تحت تکفل خود را افزایش دهد. بنابراین رفاه اقتصادی باید افزایش یابنده باشد و از افراد یک خانواده بگونه‌ای سازماندهی پیدا کنند که بتوانند رفاه روزافزون خود را تحقق بخشند. بوعلی سینا در این مورد مینویسد: (صفحات ۱۴ تا ۱۶ کتاب مذکور)

" در این احتیاجات پادشاه و رعیت و خادم و مخدوم همه با یکدیگر مساوی و برابرند زیرا که انسان در زندگی دنیا نیازمند است به غذا و خوراک که مایه حیات وی است و بخانه و منزلی که اندوخته اش در آنجا از دستبرد بیعماگران و دزدان مصون بماند و خودش هنگام برگشتن از کار و کوشش در آنجا سکونت و استراحت بکند و نیازمند است بزنی که خانه و دارائیش را حفظ و حراست نماید.

و همچنین آدمی محتاج است به وجود فرزندی که در هنگام عجز و ناتوانیش برای رفع حوائج و لوازم او بکوشد و در زمان پیریش بانجام مقاصد و مصالحش قیام کند و پس از مرگش نامش را زنده کند و نیز محتاج است به خدمتگذارانی که باو کمک و معاونت بنمایند و بار سنگینش را سبک سازند.

وقتیکه همه این اشخاص جمع شدند مرد تشکیل دهنده خانواده مدیر و سائس آنها گشته و آنها در تحت سیاست و تدبیر او زندگانی مینمایند. مرد که صاحب زن و فرزند و خدمتگذار و توابع است در خانواده‌ای که این اشخاص افراد و جمعیت آنها تشکیل داده است رئیس و مدیر میباشد. وظائف و تکالیفی باو متوجه است. بر او لازم است آنچه را که برگردن و عهده او است از حفظ

و نگهداری افراد خانواده خود و تحمل مخارج آنان عمل نماید و در تامین احتیاجاتشان توسعه قائل بشود و سیاست و تدبیر امور آنها را نیکو و پسندیده بکند و بوسیله ترغیب بکارها و چیزهای نیکو و ترسانیدن از کارهای ناروا و چیزهای بد آنها را در راه زندگانی زیبا و صالح سیر دهد و بسبب وعده به جزای خوب، بکردار خوب و بیم دادن بکیفر بد در مقابل رفتار بد و بوسیله بخشش و حرمان آنان را بانجام وظیفه و تکلیفشان وادار نماید. این مطالب را که در بیان لزوم سیاست خانوادگی و حکمت منزلی گفتیم سخنان مجمل و محتاج به تفسیر است در ابواب این رساله آنها را تفسیر میکنیم پیش از آنکه بتفسیر این سخنان بپردازیم بایی را در موضوع سیاست مرد در باره اصلاح نفس خود. مقدم میداریم زیرا که نظم و ترتیب ابواب رساله بسبب تقدیم این باب بهتر و زیباتر و سود آن بیشتر و فزونتر میگردد.

در این عبارات ابن سینا به مسائل زیر اشاره داشته است :

الف - نیاز به غذا، منزل و زن برای کلیهی افراد یک جامعه صرفنظر از پایگاه طبقاتی آنها شبیه و یکسان میباشد. اگرچه ابن سینا نوع نیاز ضروری را برای افراد یک جامعه یکسان میدانند ولی شکل ارضاء آنها را یکسان نمیدانند.

ب - فرزند خود یک نوع ذخیره میباشد. ذخیرهای که میتواند در آینده و هنگام پیری در ارضاء نیازها وی را کمک کند. بنابراین فرزند بعنوان یک واحد تولیدی اقتصادی اگرچه امروز مصرف میکند فردا تولید خواهد داشت.

به بیان دیگر سرمایه‌گذاری در پیدایش و پرورش اولاد دارای بازده اقتصادی میباشد.

ج - در تولید نه تنها منافع اقتصادی بلکه ملاحظات روانی نیز مورد توجه میباشد. برای مثال در تولید فرزند نه تنها منافع اقتصادی دوران پیری بلکه ملاحظات مربوط به خوشنایمی و بقای نام توسط فرزند نیز مورد توجه میباشد.

د - بر پدر خانواده لازم است که مخارج افراد تحت تکفل خود را فراهم آورد و رفاه آنان را در چارچوب توسعه در تامین احتیاجات آنان تامین نماید.

هـ- سیاست پدر آنست که از طریق اعمال کیفر و اعطای پاداش افراد تحت تکفل خود را بانجام بکارها و وظایف خود وادار نماید .

و- از آنجا که در اقتصاد اسلام متور حرکت دهندهی آن اعتقاد به الله و معاد و ساختن نفس در چارچوب دستورات اسلام میباشد ، لذا ابن سینا قبل از شروع به شرح مسائل اقتصادی برآن میشود که راه تزکیه نفس و انسان شدن را مورد بحث قرار دهد . به بیان دیگر اینکه به خودسازی باید پرداخت و سپس به انجام فعالیتهای اقتصادی .

## فصل سوم خود سازی

بنظر ابن سینا ابتدا باید خودسازی انجام شود و سپس دیگر سازی در چارچوب و اداره‌ی امور اقتصاد خانواده و اداره‌ی امور جامعه.

در این فصل ابن سینا متذکر میشود که انسان دارای عقل و امیال است. بنابراین باید عقل را حاکم بر رفتار کند و امیال را کنترل نماید. بزبان اقتصادی روز میتوان گفت که باید رفتار اقتصادی فرد عاقلانه باشد و خواهشها و نیازهایش تحت کنترل عقل درآید و محدود شود.

وی اضافه میکند که استفاده از عقل در تحدید نیازها باید در چارچوب علم انجام شود. بدیگر سخن از طریق آزمایش و تجربه عینی باید روابط اقتصادی کشف شود و بکمک عقل خوب و بد آنها از یکدیگر باز شناخته شود و آنگاه روابط صحیح ابقا و روابط ناصحیح امحاء گردد. متن کلام ابن سینا در این مورد بشرح زیر میباشد: (۱)

### سیاست مرد در اصلاح نفس خود (۲)

"نخستین سیاستی که سزاوار است انسان بآن آغاز کند همانا سیاست نفس خود اوست. یعنی اول باید در اصلاح نفس خود بکوشد. سیاست و تدبیرش را در آن کار و کوشش بکار برده خویشتن را صالح و نیکو بنماید. چه نفس آدمی

---

(۱) از آنجا که در دنباله‌ی این مباحث مسائل اقتصادی کمتر مورد بحث قرار گرفته است در انتهای این نوشته بعنوان ضمیمه آنرا مطالعه نمائید.

(۲) صفحه ۱۷، ۱۸ و ۱۹ کتاب تدبیر منزل.

نزدیکترین و محترمتترین چیزها است نسبت باو و در میان آنها بعنایت و توجه سزاوارتر و شایسته‌تر است و اگر کسی از عهده سیاست نیکو و اصلاح نفس خود بر آید آنگاه باکی بر وی نیست که به بالاتر از آن اقدام کرده سیاست بلاد بپردازد. یعنی کسیکه خود را اصلاح کرده باشد میتواند سیاست و تدبیر امور مردم اشتغال ورزد.

از جمله چیزهاییکه در درجه اول وجود آن برای کسیکه میخواهد سیاست نفس خود بپردازد لازم است، اینست که باید بداند برای او عقلی هست که عهده دار سیاست کشور وجودش میباشد و نفسی هست که زیاد آدمی را بکارهای زشت و پست و ناروا امر میکند و این نفس در طبیعت و اصل خلقتش دارای معایب و بدیهای زیاد میباشد. این نفس باید در تحت سیاست و تدبیر عقل اداره شود.

و نیز باید بداند هر کسیکه میخواهد فاسدی را اصلاح کند بر او لازم است که آن فاسد را کاملا و بطور استقصاء بشناسد تا چیزی از آن بر وی پوشیده و نهان نماید. اصلاح کننده اگر واجد این شرط نباشد کار و اصلاحش مورد اطمینان و وثوق نیست. همچنین کسی که میخواهد بنفس خود سیاست بکند و فاسد آنرا اصلاح نماید جایز نیست که بر این کار شروع بنماید مگر پس از آنکه همه عیوب و صفات بد نفس را کاملا بشناسد و الا اگر از بعضی از آنها غفلت بکند مانند زخمی میباشد که ظاهر آنرا اصلاح و ملتئم بنماید ولی در باطن چرک باقی بماند. این چرک پس از مدتی قوت یافته دوباره زخم را تجدید میکند. چرکی که در زیر پوست پوشیده بود نیرو گرفته پوست را پاره کرده در جلو چشم نمایان میگردد.

همچنین اگر از عیبی از معایب نفس غفلت شده، در مقام اصلاح و تزکیه نفس از اله آن حاصل نگردد، و قتیکه موقع مناسبی بدست آورد، مانند آن چرک سر در میآورد.

## فصل چهارم

### سیاست بودجه خانوار

در این فصل ابن سینا تدابیر مربوط به کسب درآمد و خرج آن را مورد بحث قرار داده است. اجازه دهید ابتدا متن کلام شیخ‌الرئیس را مطالعه کنیم و سپس نکات اقتصادی آنرا مشخص سازیم:

#### تدبیر دخل و خرج (۱)

"احتیاج مردم بقوت و خوراک باعث شد بر اینکه همه‌کس در راه کسب و بدست آوردن آن از راه‌هاییکه خدا قرار داده و افراد بشر را به پیمودن آن ملزم نموده است بکوشد چون مردم در باب معیشت و زندگانی دو قسمند - بعضی بسببی مانند ارث و غیره از سعی و کوشش بی نیاز میشوند و برخی چنین نبوده بلکه بکسب محتاج میباشند.

قسم دوم که بکار و کاسبی محتاجند ملزم شده اند باینکه بوسیله تجارت و صنایع پی کسب و بدست آوردن غذا و خوراک بروند. صناعت ثابت تر و پایدارتر از تجارت است زیرا بیشتر مورد اطمینان و وثوق است زیرا که تجارت بوسیله مال صورت میگیرد و مال هم در عرضۀ فنا و زوال بوده و ممکن است از دست تاجر رفته و آنرا بی سرمایه بگذارد و لکن صناعت اینطور نیست بلکه چیزی است که صاحب آن آنرا آموخته میتواند بدون داشتن مال و سرمایه هم از آن استفاده نماید.

صناعات ارباب مروت سه گونه است:

---

(۱) صفحات ۲۹ تا ۳۲ کتاب مذکور.

۱ - از ناحیه عقل و آن عبارت است از رای صحیح و نظر صائب در مشورت و حسن تدبیر .

این صنعت ارباب سیاست و تدبیر و صاحبان مقام وزارت میباشد .

۲ - از ناحیه ادب و آن عبارت است از نویسندگی و منشیگری و علم نجوم و پزشکی و غیره .

این صنعت ادباء است .

۳ - از ناحیه دستها - مانند شجاعت و این صنعت سوار کاران و تیراندازان است .

کسی که میخواهد یکی از این صناعات را برای خود وسیله زندگانی اتخاذ کند باید بکوشد که بنیان آنرا بر پایه محکم و استواری قرار بدهد و در آن پیشرفت و ترقی شایان نموده بر همگان خود تقدم و پیشی گیرد تا در میان صاحبان آن کار پست و ناقص بشمار نیاید و عقب مانده هم محسوب نگردد . برای آرایش و زینت مرد چیزی زیباتر از این نیست که از روی استحقاق بوسعت روزی موفق آید ، سپس تامین معیشت خود را از راهی بطلبد که باصول عفت و رفق نزدیکتر باشد و از شره و حرص و طمع آشکار و ناپاکی و آلایش دورتر بود .

باید بدانی هر زیادی که بوسیله غلبه و حق کشی و اجبار بدست آید و هر منفعتی که بوسیله معصیت و گناه و بدنامی و وسایل ننگین و بی شرمی و بذل آبرو و بی مروتی و لطمه بعرض تحصیل شود موهون و بی قدر و قیمت است . گرچه بظاهر فریبنده باشد .

مالی که بصفا و بی آلاشی بدست آمده ، کدورت و آلودگی در آن نباشد و باسانی تحصیل شود مشقت و زحمت زیاد در آن نباشد ، سودمندتر و بر برکت تر و گواراتر است اگرچه بظاهر کم و وزنش سبک باشد .

انسان وقتی که مال بدست آورد مقتضای سیرت عادله و نیکو اینست که قسمتی از آنرا در زکوت و صدقات و ابواب معروف و مصارف خیریه صرف نماید و قسمتی را برای مصائب و حوادث روزگار و مواقع احتیاج ذخیره نماید . "

نظریات اقتصادی ابن سینا در متن فوق بشرح زیر میباشد :

الف - بنظر وی در جامعه دو طبقه وجود دارد ، طبقه کارگران و سرمایه - داران . افراد طبقه اول مجبور میباشند از طریق کار و کسب درآمد بدست آورند و زندگی خود را اداره نمایندولی افراد طبقه دوم نیاز به کار کردن ندارند چرا که از طریق درآمد حاصل از ثروت و سرمایه که بارث پسان رسیده است میتوانند ارتزاق نمایند

ب - رنجبران و کارگران یا بکار صنعتی میپردازند و یا بکار تجارت . از آنجا که در تجارت آنهم در زمان ابن سینا خطر از رفتن سرمایه زیاد میباشد وی صنعت را بر تجارت ترجیح میدهد .

ج - از عبارت "ولکن صنعت اینطور نیست بلکه چیزی است که صاحب آن آنرا آموخته میتواند بدون داشتن مال و سرمایه هم از آن استفاده نماید" بخوبی روشن میشود که صنعت در نظر ابن سینا چیزی وسیعتر از صنعت در فرهنگ اقتصادی امروز میباشد . در جهان امروز صنعت در مقابل تجارت و کشاورزی و خدمات آورده میشود . در حالیکه تولید هرگونه کالا و خدمت از نظر ابن سینا صنعت بشمار میرود . بنابراین میتوان گفت که ابن سینا تولید محصولات کشاورزی و دامپروری مانند گندم و کره ، تولید محصولات صنعتی بمعنای خاص امروزی آن یعنی گیوه و قفل و تولید خدمات مانند عمل جراحی و تدریس را جزء صنعت بحساب آورده است .

مطالعه این متون برای آندسته از غرب گرایانی که منکر بازگشت به فرهنگ خود هستند و صرفا از روی شیفتگی نسبت به فرهنگ غربی که میگویند در قرون وسطی اقتصاد بصورت علم مطرح نمیشده است و صرفا یک سلسله دستورات اخلاقی بشمار میآمده است که سخن از بد و خوب داشته است و میگفته است اسراف بد است و قناعت خوب میگویند مگر در هزار سال قبل در جهان اسلام و ایران اقتصاد بصورت علم مطرح نبوده است و صرفا دستورات اخلاقی بوده است بسیار مفید میباشد که می بینند که چگونه ابن سینا " آنچه که بوده است " و نه " آنچه که باید باشد " را مورد مطالعه قرار داده است که این چیزی

جز علم اقتصاد بمعنای مطالعوی عینی روابط اقتصادی حاکم در جامعه نبوده است .

د - کسانی که به تولید خدمت (۱) مشغول هستند را این سینا به سه دسته تقسیم کرده است . باید توجه داشت که این سه دسته خدمت از خدمات رایج زمان وی بوده است .

الف - کار متخصصین علوم اجتماعی و مشاورین و مدیران مملکتی .

ب - نویسندگان و پزشکان و جراحان و متخصصین فنی و متخصصین علوم اداری و مدیران واحدهای تولیدی .

ج - کار سربازان و نظامیان که کاریدی انجام میدهند .

ملاحظه میشود که این سینا خدمت را به دو دسته تقسیم کرده است . دسته اول خدماتی که در تولید کار فکری مؤثر است و یا کار فکری و یدی مؤثر است که کار فکری وجه غالب آن میباشد . دسته دوم خدماتی که در تولید آن کار یدی مؤثر می باشد . دسته ی اول را در مورد ( الف و ب ) و دسته ی دوم را در مورد ( ج ) بیان کردیم .

مثال تولید خدمت از نوع الف - وزارت و طبابت .

مثال تولید خدمت از نوع ب - نویسندگی و جراحی .

مثال تولید خدمت از نوع ج - رانندگی تاکس .

ه - این سینا معتقد است که هرکس میخواهد تولید خدمت را بعنوان شغل خود انتخاب کند باید نهایت مهارت را بدست آورد تا در بازار رقابت بتواند گوی سبقت را از دیگران برآید و یا حداقل در بازار خدمت کارش خالی از رونق نباشد . از آنجهت که در تولید خدمت سرمایهی پولی و مالی نقش مهمی ایفا نمیکند این سینا بدرستی دریافته است که باید سرمایهی انسانی تولید

---

(۱) در مورد تعریف کالا و خدمت به فصل اول کتاب مقدمه ای بر علم اقتصاد نوشته مؤلف مراجعه شود .

خدمت بحد کافی بوده باشد .

و - زینت مرد را این سینا چیزی جز افزایش درآمد و رفاه اقتصادی وی نمی داند که این افزایش درآمد براساس استحقاق و استعداد وی بوده باشد .  
ز - در مورد افزایش درآمد نیز معتقد است که باید کسب درآمد از راهی انجام پذیرد که کاری از استثمار دیگران باشد . چرا که در کلام وی " هر زیادی که بوسیله غلبه و حق کشی و اجبار (استثمار آشکار) بدست آید و هر منفعتی که بوسیله معصیت و گناه و بدنامی و وسائل ننگین و بی شرمی و بدل آبرو و بی مروتی و لطمه بعرض ( استثمار ناآشکار) بدست آید " بعلت خصلت ظالمانه ای که دارد نه تنها گوارا نخواهد بود بلکه بعلت مخالفت و مبارزه ی استثمارشدگان با آن نابود شدنی خواهد بود

ح - درآمد باید به سه بخش تقسیم شود . بخش اول به مصرف مشخص ، بخش دوم به پس انداز و بخش سوم به مصارف عام المنفعه اختصاص یابد .  
فیلسوف همدان هریک از سه بخش فوق الذکر را بشرح زیر مورد شرح قرار داده است :

(۱) اما در قسمت زکوت و صدقات سزاوار اینست که انفاق و صرف در آنها بطیب خاطر و حسن نیت باشد و انفاق کننده اطمینان داشته باشد باینکه آنرا برای روز حاجت و فاقه اش ذخیره و آماده مینماید و اینکه قسمت معظم آنرا در میان ارباب فقر و مسکنت بکسانی بدهد که فقر و مسکنت خود را از مردم پوشانده و پرده ایرا که خدا بسبب آن حال او را از نظر مردم مستور و پنهان نموده است پاره نمیکند و باقی مانده را بکسانی از فقراء و مساکین که نیازمندی و مسکنتشان ظاهر و پدیدار گردیده و حالشان او را برقت میآورد بدهد و اینکه این انفاق و صدقه را برای رضای خدا بکند و ثمره سپاسگذاری و جزا و کیفر از کسیکه باو انفاق میکند نداشته باشد برای انفاق در معروف شرایطی هست . ۱ -  
تعجیل آن زیرا که عجله کردن در آن گوارا تر میباشد . ۲ - کتمان آن زیرا که

کتمان و پوشیده نگهداشتن آن برای ظهور آن نزدیکتر و مؤثرتر است . ۳ -  
کوچک دیدن آن زیرا که اگر انفاق کننده انفاق و احساس خود را کوچک ببیند  
کار نیکوی خود را بزرگ کرده است . ۴ - پیوسته بودن آن زیرا که اگر آنرا قطع  
نماید موجب فراموشی اول و سبب محو شدن اثر آن میگردد . ۵ - در مورد  
خبر و محل خوبی انفاق شود زیرا که اگر انتخاب محل و مورد نشود و آنرا در  
جای مناسب و شایسته صرف و انفاق نکند مثل اینست که تخم و بذرها در  
شورهزار قرار بدهند که نه صلاحیت حفظ آنرا دارد و نه قابلیت رویانیدن و  
نمو دادن .

چه اشخاصی اهلیت و صلاح آنرا دارند که وجوه بر و معروف بآنها داده  
شود .

کسانیکه بخوبی و شایستگی آنرا صرف و خرج میکنند و سپاسگذاری آنرا  
بجا میآورند و محاسن و خوبیهای آنرا نشر میدهند و در برابر آن مودت و  
دوستی بخرج میدهند برای این انفاق اهلیت و استحقاق و شایستگی دارند .  
اما مخارج شخصی - صلاح و سداد امر در اینست که نه بعد اسراف و  
تضییع مال برسد و نه بخت و بخل زیاد بلکه باید در خرج کردن تقدیر و  
تدبیر بکار رفته بعنوان اعتدال و بمیانروی خرج شود .

"اما قسمت ذخیره - برای روز حاجت شخص خردمند نباید غافل باشد از  
اینکه روزگار حوادث و مصائب و پست و بلندی‌هایی دارد که باید برای آن  
مواقع از پیش ذخیره و مالی اندوخت زیرا که اگر از پیش برای روزهای حاجت  
فکری نکند و پس اندازی ننماید و با تمکن و توانائی برای آنها خود را آماده و  
مجهز نسازد در این مواقع با قیافه عبوس فقر و فلاکت روبرو و مواجه میگردد .  
پس باید از پیش هروقتی که ممکن باشد برای آنروزها قسمتی از مال را  
ذخیره کرد اما نباید در هیچ حال از کفایت و حفظ خدا غافل بود . در همه  
احوال کافی و دفع کننده بلایا و مصائب خدا است .

در عبارات فوق مسائل و مباحث اقتصادی بشرح زیر مطرح گردیده است :

اولا - در قسمت زکوت و صدقات انگیزه و موتور متافیزیک یعنی اعتقاد به الله و معاد سبب میگردد که شخص با طیب خاطر سهمی از تولید خود را در اختیار افرادی قرار دهد که به عللی درآمدشان یا بسیار ناچیز است و یا اصلا درآمد ندارند. اینگونه افراد نمیتوانند کار کنند و یا کارشان نمی تواند بازدهی درآمدهای درآمد آفرین باشد که نیازشان را برطرف سازد. انفاق کننده باید بداند که آن مقدار از تولید که نتیجه کار طبیعت میباشد از آن او نیست و در پرداخت آن به محرومین انتظار مابازاء دنیوی نداشته باشد. در مورد پرداخت زکوت و انفاقات شرایط زیر باید مراعات گردد.

اول - پرداخت آن دچار تاخیر نشود و از این بالاتر در پرداخت آن تعجیل بعمل آید.

دوم - پرداخت زکوت عاری از ریاکاری باشد.

سوم - از نظر روانی پرداخت زکوت را کوچک ببیند تا در هرچه بیشتر پرداختن آن موفق گردد.

چهارم - بطور پیوسته پرداخت گردد.

پنجم - پرداخت کننده نه تنها باید به مورد مناسب بپردازد، بلکه باید در مصرف کردن آن نظارت نماید. چرا که زکوت حق الله است و باید در راه صحیح که بنفع انسانها باشد مصرف گردد و نه در راه شر.

ثانیا - در قسمت مصارف شخصی ابن سینا معتقد است که مصرف باید در حد ضرورت انجام گیرد و از مصرف کالاهای و خدمات غیر ضروری اجتناب شود. در این چارچوب باید بگونه ای عمل شود که همواره تعادل دخل و خرج مراعات گردد.

ثالثا - بوعلی سینا سومین بخش درآمد را به پسانداز اختصاص میدهد. پسانداز از نظر وی صرفا جنبه مصرفی دارد. به این بیان که پس انداز انجام میشود تا در آینده که انسان با اتفاقات ناخواسته روبرو میشود بتواند خود را تامین نماید و بفقیر و مسکنت دچار نشود. البته حتما لازم نیست که این پس انداز بصورت پس انداز دخیره ای آینده باشد بلکه از طریق سرمایه گذاری

در زمینه‌های تولیدی میتوان خطرات اتفاقی آینده را نیز بیمه نمود. ابن سینا در اینجا متذکر میشود که پس انداز کردن باین معنا نیست که انسان از خدا غافل شود بلکه با توکل زانوی اشترا را بست. (۱)

### فصل پنجم شروع فعالیتهای اقتصادی

ابن سینا معتقد است که طفل باید به سن معینی که رسید خواندن و نوشیدن بیاموزد و پس از این مرحله استاد باید استعداد و ذوق شاگرد را آزمایش کند و تشخیص دهد و مطابق آن به او صنعتی را بمعنای عام کلمه بیاموزد. در اینجا شیخ‌الرئیس هشدار میدهد که نباید دانشجو سالیان سال وقت خود را صرف آموختن کند بلکه باید همواره حین آموختن به کار علمی نیز اقدام نماید. بگونه‌ای که آموخته‌هایش در هر مرحله بکار گرفته شود و در بوته‌ی آزمایش قرار گیرد و علم وی در عمل تکامل یابد. در این مورد کلام فیلسوف همدان بشرح زیر است:

(۲) "پس بنابراین استاد پیش از شروع به تعلیم باید طبع و قریحه شاگرد خود را بسنجد و هوشش را بیازماید سپس مناسب ذوق و استعدادش برای وی از هنرها و صنایع انتخاب نماید. و پس از آنکه یکی از هنرها و صناعات را برای شاگرد برگزید از اندازه میل

---

(۱) در اینجا مدفون همدان مطالبی را در مورد خانواده مطرح ساخته است که چون جنبه اقتصادی ندارد ما آنرا در آخرین نوشته در قسمت ضمیمه آورده‌ایم.  
(۲) صفحات ۴۸ تا ۵۰ کتاب تدبیر منزل.

و رغبت شاگردش نسبت بآن اطلاع حاصل کند و نیز بداند که آیا در آن رشته سابقه دانشی دارد یا یکی بی اطلاع و بی سابقه میباشد و آیا افزار و آلات کارش با او سازگار است یا نه و آنگاه عزم خود را جزم کند چه این ترتیب با اصول حزم موافقتر و از تضییع وقت شاگرد دورتر میباشد.

#### و داشتن فرزند بتامین زندگی خود

زمانیکه فرزند تا اندازه ای اصول و قواعد صنعت را فرا گرفت مقتضای تدبیر اینست که از همان وقت او را وادارند که از همان مقدار اطلاع خود برای کسب و تامین معاش خود استفاده نماید.

و اینکار دو فایده در بر دارد :

۱ - وقتیکه لذت استفاده از صنعت خود را در تامین معاش چشید به سود و منفعت کارش علاقه مند و محبتش به صنعتش بیشتر شد در تکمیل آن میکوشد.

۲ - پیش از آنکه تامین معیشتش کاملاً بعهده خودش قرار گیرد بطلب معاش عادت میکند.

ما کمتر دیدیم از پسران ارباب مکتب از اعتماد بدارائی پدر سالم مانده باشد و هنگامیکه بدارائی پدر اعتماد نمود این اعتماد او را نمیگذارد پی صنعتی رفته تا بدینوسیله طلب معیشت بنماید و مانع میشود از اینکه ادب تحصیل کرده به زیور آن خود را بیاراید.

و نیز مقتضای تدبیر اینست پسر وقتیکه بکسب معاش از صنعت خود موفق گردید برای او زن گرفته خانه اش را جدا بنمایند تا بازبچه شهوات نشود.

آنچه را که بوضوح میتوان از متن فوق برداشت داشت بشرح زیر است :

الف - بوعلی بین تولید و رشته ی تحصیلی رابطه مستقیم قائل شده است . بنظر وی نه تنها باید استعداد دانشجو را تشخیص داد و نه تنها باید استعداد وی را در رابطه با یک کار تولیدی مفید شکوفا نمود بلکه باید از نظر فیزیکی دقت کرد که آیا آلات و افزار کار با مشخصات دانشجو سازگاری دارد یا خیر . برای مثال نباید به کسی که قدرت بینائی ندارد رانندگی آموخت و یا نباید کسی را که نمیتواند بخوبی

سخن بگوید آموزش تدریس داد و یا به چلاق جراحی آموخت .

ب - اگر کارآموزی و آموزش در کنار هم قرار گیرد و علم و عمل همپای یکدیگر رشد پیدا کند اولاً دانشجو که ثمره و میوهی آموختن را بطور ملموس میبیند میکوشد تا آنرا تکمیل نماید . ثانیاً تجربهی دانشجو در بکار بستن آموخته‌هایش زیاد میشود و امکان موفقیت شغلی وی پس از اتمام آموزش زیادتر خواهد بود .

ج - ابن سینا به استثمار جنسی (سکسی) توجه داشته است . بنظر وی سیستم آموزشی مانند آنچه طاغوت برای ما بوجود آورد که در آن محصل مجبور بود تا پایان تحصیلات خود یعنی تا سن ۲۵ و ۳۰ نتواند ازدواج کند نه تنها به استثمار جنسی بلکه به انحرافات جنسی منجر میشود که در هر حال بزیان سرمایه‌های انسانی جامعه میباشد . بنابراین شیخ‌الرئیس پیشنهاد میکند که دانشجو از همان اوائل تحصیل دانش، (دانشی که رابطه نزدیک به تولید مفید در جامعه دارد) بکار شغلی خود مشغول شود تا بتواند هم صاحب درآمد باشد و هم ازدواج کند و از استثمار جنسی نجات یابد . (۳)

---

(۳) در دنباله کتاب تدبیر منزل ابن سینا مباحثی را در مورد شرایط استخدام و مدیریت نسبت به خدمتکار آورده است که چون مشابه این مباحث در اقتصاد جدید و در جامعهی امروزی ایران مطرح نمیشود ما آنرا در پایان این نوشته در قسمت ضمیمه عیناً و بدون شرح از کتاب وی نقل میکنیم .

### ضمیمه

۱ - دنباله مباحث ابن سینا راجع به خود سازی از کتاب تدبیر منزل وی عینا و بدون شرح از صفحات ۲۰ تا ۲۸ آورده شده است .

#### کمک دوست خردمند در اصلاح نفس

معرفت و شناخت انسان در باره نفس خود مورد اطمینان نیست زیرا که آدمی در باب معرفت عیبهای خود زیرک و تیز هوش نیست بلکه گندی و غباوت بخرج میدهد بعلاوه در مقام محاسبه نفس در حساب نیک و بد صفات و اخلاق خود درست دقت نمی کند بلکه زیاد مسامحه و سهل انگاری مینماید و زیاده بر این دو علت جهت دیگری هم هست که آنهم در این سلب اطمینان کمک میکند و آن اینست عقل انسان در مقام نظر با احوال خود از مداخله و آمیزش هوای نفس سالم و ایمن نمی باشد . پس نظر بعقل و جهات مذکور هرکسی که میخواهد نیک و بد صفات و احوال خود را بشناسد در بحث از احوال و جستجو از معایب خود بکمک برادر دوست خردمندی که چون آئینه خویش را خوب و بدی و زشتیش را بد و زشت نشان بدهد محتاج و نیازمند است .

سزاوارترین و نیازمندترین مردم برای اتخاذ این گونه دوست همانا کسانی هستند که دارای مقام ریاست میباشند زیرا که از اینان جز اشخاص کمی که خردمند و نیکو سیرت و نیکو کار میباشند بقیه در معرض لغزش و سقوط هستند از جمله چیزهایی که مصیبت و بلای آنها را بزرگ کرده نمیکند آنان بعیوب خودشان متوجه بشوند یکی اینست که بجهت هیبت و ترس از ایشان روبرویشان معایب و نواقصشان گفته نمیشود و بکارهای بد و ناروا سرزنش و مذمت نمیشوند و در مقام بروز و ظهور عیبی غیظ و

غضب و نکوهش نمی بینند زمانیکه این چیزها را ندیده و نشنیده اند گمان میکنند که معایب و نواقصی در وجود ایشان نیست بلکه صفات نکوهیده و کارهای رشت و ناروا به پیرامونشان نمی گردد .

ولکن کسانی که در پایه و مقام آنان نیستند اگر یکی از آنها بخواهد معایب خودش را پوشیده و پنهان نگاه بدارد آنرا باو یادآوری و متوجه می کنند و بدترین صفات و کارهایش را باندازه توانائی باو تذکر می دهند اینان با مردم مخالطه و آمیزش دارند و مخالطه و آمیزش تولید باعث میشود که دشمنان بیکدیگر بدگوئی بکنند و چیزهای سنگین را بهم دیگر نسبت بدهند و در اینصورت هیچکدام از طرفین راضی نمیشود که حقایق عیبهای دشمن خودش را بگوید بلکه بتهمت و دروغ هم دست میزند . پس اینان بسبب دشمنانشان بعیوب خودشان آشنا شده بدینوسیله از کسب اطلاع بوسیله همنشینان و گماشتن تفتیش کنندگان بی نیاز میباشند زیرا که اینان بسبب بدگوئی و عیب جوئی دشمنان آنچه را میخواستند از وجود دوستان استفاده کرده در اثر متنبه کردن و نصیحت گفتن آنان بمعایب و صفات بد و کارهای رشت و ناروای خود متوجه بشوند متنبه میشوند اما کسانی که با مردم با مسالمت رفتار کرده با کسی دشمنی و مازعه ندارند و با کسی مشورت هم نمی کنند با وجود این باز از خویشاوندان و دوستان و همنشینان و معاشرین اشخاص پیدا میشوند که آنان را به عیبهایشان متنبه و متوجه بنمایند و نصیحت و اندرز بگویند .

از جمله چیزهایی که فساد و خرابی حال ارباب سلطه و ریاست را زیاد و شدید میکند اینست که اینان گرفتار همنشینان بدی میباشند این هم نشینان بد که عهد صحبت را شکسته و در معاشرت نیک و بد را گذاشته اند اگر بهمین اکتفا نموده ستایش دروغ و فریب دادن و مشته نمودن بچیزهای یاطل را کنار بگذارند و بدین وسیله خطا و لغزش را زیاد ننمایند هرآینه گناه و تباه کاریشان کمتر میگردد گرچه باز در مصاحبت و هم نشینی از بدی ببری نمیباشند شاید بعضی از اینها در مقام بیان عذر و تخفیف جرم و گناه عذری تراشیده بگوید جهت اینکه ما نصیحت و متنبه نمودن بعیوب را ترک میکنیم اینست میترسیم تکبر ورزیده قبول نکنند و از ما نفرت نمایند پس در این صورت با خطا و لغزششان با آنها معاشرت داشته باشیم برای آنها و برای

ما بهتر است از اینکه میانه را بهم بزنیم و یکدیگر را از دست بدهیم .  
هم نشین اگر رفیق با حزم باشد این جواب را میگوید ولی اگر خشن و نادان و  
بی پروا باشد در جواب میگوید ما میترسیم که مقام و منزلت خود را از دست بدهیم  
و رشته آمیزش ما گسیخته گردد .

#### شرط صحبت

وقتی که شما پایه صحبت و مجالست خودتان را روی اساس دین و مروت  
گذاشتید آنگاه وظیفه و تکلیف شما اینست که مقتضای دین و مروت را مراعات کرده  
رفتار و کردارتان بر طبق میزان دین و مروت رفتار بکنید چیزی را که برخلاف دین و  
مروت باشد مورد اعتنا قرار ندهید .

پس در صورتیکه پایه صحبت و مجالست خودتان را روی اساس دین و مروت قرار  
داده با روشنائی آنها مشی نمودید گمراه نمیشوید و بمحدوری بر نمیخورید زیرا که  
در اینصورت طرف صحبت و مجالست شما از دو حال خارج نیست یا آدم با حزم بوده  
با رفقا رفتار میکند از بی مبالائی و بی پروائی دور و برکنار است اگر به چنین  
هم نشینی شما نصیحت کنید و او را بعیوبش متنبه سازید خوبی و خیرخواهی کرده اید  
او هم خوبی و خیرخواهی شما را خواهد دانست .

چنین آدمی اگر در آغاز نصیحت تکبر ورزد پس از آنکه در سخن شما فکر و دقت  
نمود و قدر سخن و نصیحت شما را دانست دوباره بیش از پیش بشما علاقمند خواهد  
شد اگر طرف صحبت و مجالست شما چنین آدمی نباشد بلکه شخص خشن و بی پروائی  
باشد در صحبت و مجالست چنین آدم در هر حال خواه باو مخالفت بکنی و یا  
موافقت از عدم رفق او ایمن نخواهی بود .

پس در این صورت اصلا صلاح نیست با چنین آدم معاشرت و مجالست نمائید  
تا محتاج رهنمائی شوید .

#### راه نصیحت

طریق ارشاد و راه نصیحت اگرچه طرف شخص خردمند باشد آن نیست که  
دیوانهوار و بدون مراعات و ملاحظه راه و روش شروع به نصیحت و ارشاد بنمائی بلکه  
سزاوار اینست با آن شخص که خردمند است از راه مشورت بیائی با او چنان با رفق و

ملايمت مشی کرده سخن بگوئی که آدم با زخم خون دار بدن خودش با رفق و ملايمت رفتار میکند با نرمی و آرامی خون آنرا ميشويد .

و نیز آهسته با او سخن بگوئی در خلوت ترين جاها و مستورترين احوال نصيحت آغاز کنی .

و در متنبه ساختن وی بعيوبش تعريض و تلويح و اشاره بهتر و مؤثرتر از تصريح می باشد و سخن را در ضمن امثال گفتن زیبا تر از کشف و آشکار گفتن است .

پس از آنکه با چنین راه و روشی شروع به نصيحت و ارشاد نمودی اگر دیدی طرف با میل و رغبت بسخن تو گوش فرا میدهد و با نظر قبول آنرا استماع میکند سخن و اندرز خود را بطور کمال بگو و چیزی را که گفتنش لازم است فرو نگذار یعنی نصيحت کامل کن ولكن در عین حال از افراط و پرگوئی و ملول کردن وی بپرهیز .

و در گفتن رای و نظر خودت زیاده از یک وجه نگو و بگذار رای تو در قلبش مخمر گردد و در اطراف آن فکر و اندیشه بنماید تا عاقبت کار را بداند .

اگر دیدی رفیق و هم نشینت بسخن و نصيحت تو اعتنا نمی کند سخن خود را قطع کرده معنی و مقصود آنرا بغیر آنچه مقصودت بود حمل نموده و روی سخن را برگردانیده نصيحت و ارشاد را بوقت دیگر که نشاط و فراغت و صفای قلب داشته باشد میگذاری .

### مقایسه در اخلاق

کسیکه میخواهد در اخلاق و عادات خود تصرف و اصلاح بکند باید از اخلاق و صفات و عادات مردم آگاه شده آنها را با اخلاق و صفات و عادات خود مقایست بنماید و بداند که او هم مانند دیگران است افراد بشر مثل و شبیه همدیگرند .

اگر دید اخلاق و صفات خوبی در آنها هست باید بداند که در او هم مانند آنها هست آشکار است و یا نهان . اگر ظاهر است باید مراقبت و مواظبت آنها باشد تا محو و نابود نگردد و اگر پنهان است باید آنها را بهیچان درآورده و زنده بکند و در این کار مسامحه و سهل انگاری را بخود راه ندهد در اینصورت این اخلاق و صفات در اسرع وقت و باسانترین وسیله دعوت صاحبش را اجابت می نمایند .

و قتیکه عیب و خلق نکوهیده و یا عادت بدی را دید باید بداند که میل بآن در

نفس او هم ثابت است یا پدیدار است و یا نهان . اگر دید ظاهر و پدیدار است باید بآن قهر و غلبه نموده از وجود خودش آنرا قلع و قمع بنماید و آنرا بکمی استعمال و شدت فراموشی از بین ببرد .

و اگر دید نهان و کامن است مراقب خود باشد که آن بروز نکند و بحفظ و حراست خود پرداخته نگذارد آن صفت نکوهیده و عادت بد از گریبات وی سر در آورده مفتضحش بنماید .

برای انسان سزاوار است اینکه برای نفس خود از طرف خود هم ثواب و عقابی قائل شده بدین وسیله بر نفس خود سیاست کند . اگر نفس در پذیرفتن فضائل و ترک رذائل خوب اطاعت کرد و بآسانی منقاد گردید ، بوسیله زیاد ستودن و مسرور نمودن و اجازه تمتع از بعضی لذات جزای خوب دهد . و اگر دید نفس در پذیرفتن صفات خوب و کارهای نیکو خود داری نموده خوب اطاعت نکرده بلکه سرکشی بخرج داده رذایل را بر فضایل ترجیح داد بمذمت و ملامت زیاد و بندامتی و پشیمانی شدید و جلوگیری از تمتع از لذات عقابش بکند تا رام و اطاعت کارگردد .

۲ - دنباله مباحث ابن سینا پیرامون تدبیر منزل تحت عنوان سیاست مرد در باره زن که عینا و بدون شرح از کتاب مدینه فاضله وی صفحات ۳۷ تا ۴۸ در زیر آورده میشود .

### اصول سیاست مرد در باره زن

اصول و قواعد سیاست مرد در باره زن در این سه اصل و قاعده کلی مندرج و مجتمع میباشد .

- ۱ - هیبت شدید - یعنی زن از مخالفت دستور شوهر کاملاً بترسد .
  - ۲ - کرامت تامه - یعنی تکریم و محترم نگاه داشتن زن .
  - ۳ - مشغول ساختن خاطر زن بکار مهم .
- اما لزوم هیبت - اگر زن از شوهر ترس و ملاحظه‌ای نداشته باشد شوهرش

### اوصاف بهترین زن‌ها

- ۱ - بهترین زن‌ها زنی است که دارای صفات زیر باشد .
- ۲ - دیندار باشد .
- ۳ - با شرم باشد .
- ۴ - زیرک و با فطنت باشد .
- ۵ - دوستدار و با محبت باشد .
- ۶ - ولود باشد .
- ۷ - زبان دراز نباشد .
- ۸ - اطاعت کار باشد .
- ۹ - پاکدل و بی غش باشد .
- ۱۰ - در پشت سر مرد و حال غیبت او امین باشد .
- ۱۱ - وزین و سنگین باشد .
- ۱۲ - با وفار باشد .
- ۱۳ - با هیبت باشد . (۱)
- ۱۴ - در مقام خدمت بشوهرش تکبر نرزد بلکه فروتن باشد .
- ۱۵ - تدبیر کار و کردارش را بصرفه جوئی زیاد کند .
- ۱۶ - گرد و غبار حزن و اندوه را از دل شوهرش بوسیله اخلاق .
- ۱۷ - نیکو پاک کند و هموم شوهرش را با لطف مدارای خود
- ۱۸ - تسلیت دهد .

---

(۱) یعنی وضع و هیکلش اجازه ندهد که کسی با نظر بدی با  
او نگاه بکند و یا سخن هرزه و نامناسب بگوید و یا رفتار زشت  
و ناروایی بنماید . (و مترجم )

### شرح حال ابن سینا (۱)

#### اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زمان وی

ابن سینا در سی سال پایان قرن چهارم هجری و بیست و هشت سال آغاز قرن پنجم زندگی کرده است. این پنجاه و هشت سال از تاریخ ایران یکی از دوره‌های منقلب و جالب توجه تاریخ کشور ماست. در آن زمان نژاد ایرانی از کرانه سیحون و کرانه رود سند گرفته تا دامنه جنوبی کوههای قفقاز و تا کرانه رود فرات را در دست داشت و با آنکه ظاهراً حکومت خلفای تازی در بغداد بهمان توانائی پیشین بود در باطن فکر ایرانی و دست ایرانی و فرهنگ و تمدن ایرانی ایران آنرا اداره میکرد.

ایران آنروز یعنی قلمرو وسیعی که بیش از آن ذکرش رفت حکومت ملوک الطوائف داشت و در هر ناحیه بزرگ یا کوچک کن مردی از نژادهای مختلف ایران حکمرانی موروث و مستقل داشت و گاهی برخی از ایشان دست - نشانده دیگری بودند اما همه ظاهراً فرمان بردار و خراج گزار خلافت بغداد بودند و هرکسی هم که بجای پدر می نشست تا خلیفه عهد و لوا یعنی فرمان و ببرق برای او نفرستاده بود حکومت وی نیمه رسمی بود. در بیشتر سکها نخست نام خلیفه و سپس نام پادشاه یا امیری را که سکه میزد می نوشتند و در خطبه‌های رسمی که روزهای جمعه در نماز جماعت و یا روزهای عید در مسجد جامع می خواندند نخست نام خلیفه را می بردند و سپس نام آن امیر یا پادشاه محل را.

درین مدت ۵۸ سال که ابن سینا درین جهان بود این سرزمین پهناور که ایران آنروز را فراهم میکرد در میان ۲۴ خاندان مختلف تقسیم میشد و برخی از این نواحی چندین بار دست بدست گشت و برخی از این خاندانها گاهی بر ناحیت بزرگتر و گاهی بر ناحیت کوچکتر حکمرانی کردند .

فهرست این ۲۴ خاندان از مغرب به مشرق بدین گونه است :

(۱) سالاریان یا بنومرزبان یا مسافر در آذربایجان و اران و طارم پادشاهی کرده و پایتختشان اردبیل بوده و از ۳۳۰ تا ۴۲۰ حکمرانی داشته اند .

(۲) شروانشاهان در سرزمین شروان از ۱۸۳ تا ۱۲۳۶ مستقل بوده اند .

(۳) شدادیان در قسمت دیگر از اران یعنی در ناحیه گنجه و قراباغ امروز و موغان و شهرآنی در ارمنستان از ۳۴۰ تا ۵۹۵ .

(۴) بنوهاشم در دربند یا باب‌الابواب از ۲۵۵ تا ۴۵۷ .

(۵) روادیان در قسمت دیگری از آذربایجان از ۱۹۸ تا ۴۵۰ .

(۶) شیانیان در جنوب آذربایجان از ۳۷۳ تا ۴۵۸ .

(۷) کنگریان یا آل مسافر در طارم و زنجان و ابهر و سهرورد از ۳۰۷ تا ۴۵۴

(۸) بادوسیانیان در سرزمین رستم‌دار یعنی رویان و نور و کجور از سال ۴۰

تا ۹۸۳

(۹) جستانیان در سرزمین دیلم از ۱۸۹ تا ۴۳۴ .

(۱۰) علویان در طبرستان در آمل و ساری از ۲۵۰ تا ۴۲۴ .

(۱۱) صفاریان در سیستان و قسمتی از افغانستان کنونی از ۲۵۴ تا ۸۸۵ .

(۱۲) سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر و قسمتی از افغانستان کنونی از

۲۰۴ تا ۳۹۵ .

(۱۳) فریغونیان یا آن فریغون در گوزگانان و بلخ از ۲۷۹ تا ۴۰۱ .

(۱۴) شارهای غرجستان در ناحیه غور و غرجستان و هرات از حدود ۳۸۹

تا اواخر قرن ۵ .

(۱۵) آل افراسیاب یا ایلک خانیان یا خانیان و یا خاقانیان و یا خانیه در

ماوراءالنهر از ۳۱۵ تا ۶۰۷ .

- (۱۶) خوارزمشاهان یا مامونیان در خوارزم از ۳۴۰ تا ۴۰۸ .
- (۱۷) آل زیار در گرگان و طبرستان (آمل و ساری و استرآباد ) از ۳۱۵ تا ۴۷۱ .
- (۱۸) سلسله حسنویه در دینور و نهاوند و شایور خواست و بروجرد و اسدآباد از ۳۴۸ تا ۴۰۶ .
- (۱۹) عنازیان در حلوان و کرمانشاه و دقوفا از ۳۸۱ تا ۴۳۷ .
- (۲۰) خاندان فضلویه در لرستان و ایذج و خرم آباد از ۳۲۰ تا ۹۲۷ .
- (۲۱) آل بویه یا دیلمیان در مرکز و مغرب ایران و فارس و خوزستان و کرمان و عمان از ۳۲۰ تا ۴۴۸ .
- (۲۲) بنوالباس فرزندان ابوعلی محمدبن الباس بن یسع در کرمان از ۳۱۷ تا ۳۶۴ .
- (۲۳) سلسله کاکویه در اصفهان و همدان و یزد از ۳۹۸ تا ۷۱۸ .
- (۲۴) غزنویان در قسمتی از افغانستان امروز و پاکستان کنونی و هندوستان و خراسان تاری و اصفهان از ۳۵۷ تا ۵۸۲ .
- در میان این سلسلهها چهار طایفه وقتی باوج ترقی رسیده و امپراطوری بزرگی تشکیل دادهاند . نخست سامانیان بودند که در هنگام انبساط تا گرگان و تا کرمان و بلوچستان را در دست داشتند و از آن سوی مرز کشورشان بترکستان و چین و رود سیحون میرسید . سپس صفاریان بودند که بجز سیستان و قسمتی از افغانستان امروز و قسمتی از خراسان کرمان و فارس و خوزستان را هم گرفتند و تا نزدیک بغداد رفتند . پس از آن آل بویه بودند که از یک سو بغداد هم در قلمرو ایشان بود و برخی از پادشاهان این سلسله در بغداد فرمانروائی میکردند و بنام امیر الامراء یا شهنشاه صاحب اختیار مطلق بودند و خلیفه دست نشانده ایشان بود و حتی گاهی نمی توانست بی اجازه ایشان از سرای بیرون بیاید و جز برای نماز جماعت بیرون نمی آمد و از طرف دیگر تا گرگان و مرز خراسان و تا فارس و خوزستان و کرمان و عمان را هم جز خاک خود کرده بودند و گاهی هم چند تن ازین خاندان یکی در بغداد و یکی در ری و

اصفهان و یکی در همدان و یکی در کرمان و یکی در فارس و خوزستان و دیگری در عمان فرمانروایی می‌کرد. چهارم غزنویان بودند که نخست البتگین غلام ترک سامانیان در غزنی اساس حکمرانی را نهاد و پس از او پسرش ابواسحق ابراهیم و سپس بلکاتگین و پس از او پیری و سپس ناصرالدین سبکتگین و فرزندانش بسلطنت رسیدند و ایشان نیز سراسر افغانستان امروز و قسمت عمده از پاکستان و قسمتی از شمال هندوستان را تا کرانه رود گنگ و سواحل خلیج کاتهیوار و خراسان تا ری و اصفهان را تصرف کردند.

درین دوره فرق چهارگانه سنت در نواحی مختلف کشور اسلام ریشه گرفته بودند و در ایران از میان آنها حنفیان بیشتر نیرو داشتند و نزدیک چهار خمس از مردم مملکت حنفی بودند و شافعیان هنوز اقلیت کوچکی را تشکیل میدادند و بآن اندازه از نیرو که در اواخر قرن پنجم رسیدند نرسیده بودند. در خراسان گرامیان یعنی پیروان طریقه خاص ابو عبدالله محمدبن گرام سیستانی متوفی در ۲۵۵ پس از حنفیان اکثریت داشتند و مخصوصا در دربار غزنویان منتفذ بودند چنانکه ناصرالدین سبکتگین و برخی از بزرگان دربارش پیرو این طریقه بودند. حنفیان بیشتر بدو گروه تقسیم می‌شدند گروهی اشعری یعنی پیروان طریقه ابوالحسن علی اشعری بصری متولد در ۲۶۰ و متوفی در ۳۲۴ بودند که تازه دامنه انتشار آن وسعت می‌گرفت و طریقه وی مخالف اصول معتزله بود و حقانیت اسلام را بوسیله علم کلام ثابت می‌کرد و ایشان از میان فرق اسلامی بخشک بودن و قشری بودن و مخالفت با استدلال و برهان و تعلیم و مخصوصا فلسفه یونان ممتاز بودند. در ماوراءالنهر ماتریدیان یعنی پیروان طریقه ابومنصور محمدبن محمدبن محمود حنفی ماتریدی سمرقندی متوفی در ۳۳۳ روز بروز بیشتر نیرو می‌گرفتند و افزون می‌شدند و این طریقه نیز پیرو علم کلام و نزدیک با شعریان بود و مخصوصا دشمنی خاص با شعوبیان داشتند. معتزله پیروان و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که در حدود ۱۰۵ تا ۱۳۱ آن اصول را وضع کرده اند پیش از آن در خراسان برتری داشتند اما درین دوره روز بروز از شماره آنها می‌کاست و بر اشعریان می‌فزود. معتزله بآنکه

از آن دستگاه بیدادگر خود خواه میدانستند و ناچار درین گیرودار مردمی که از حقوق طبیعی محروم بودند و از موبدان زردشتی آزار دیده بودند و بیم داشتند بیش از همه درین کار دست داشته اند.

اما استیلای تازیان بزودی تحمل ناپذیر شد. از روزی که در سال ۴۱ هجری نزدیک به سی سال پس از استیلای تازیان بر ایران معاویه پسر ابوسفیان خلافت بنی امیه را بنیاد گذاشت و کارگزاری بنواحی مختلف ایران فرستادند و ایشان را در هرگونه جور و تعدی و بیداد آزاد گذاشتند بشرط آنکه هرچه بیشتر بتوانند نقد و جنس بدربار دمشق بفرستند و غرور خاصی تازیان را درگرفت که ملل زیردست خود را از خود پست تر و "موالی" خود میدانستند و با ایشان چون برده و زرخرید رفتار می کردند. ناچار آن وجد و نشاط روزهای نخستین پشیمانی بار آورد و تلخی این پشیمانی از آن حق جوئی روزهای نخستین بسیار سخت تر بود.

از آن روز انقلابی در فکر ایرانی آشکارست و همه می کوشند که این استیلای گران تحمل ناپذیر را براندازند. گروهی سر برافراشتند و قیام کردند، گروهی بدین ها و طریقه های سابق متوسل شدند، گروهی دین نو آوردند، اما از همه این اندیشه ها نیرومندتر اندیشه آن گروهی بود که از اختلاف میان تازیان بر سر خلافت بهره مند شدند و گروهی پیرو خلافت و گروهی پیرو امامت گشتند و از آن روز جنبشی در ایران ظاهر شد که آنرا بنام "شعوبیه" می خوانند. شعوبیه بطوایف و طرق بسیار متعدد تقسیم می شدند، بیشترشان در اسلام عقاید تازه ای اظهار می کردند و حتی بدعت می گذاشتند و مردم را بخود می خواندند. برخی دین تازه که شباهتی باسلام نداشت می آوردند مانند قمرطیان و بهافریدیان و خرم دینان و سفید جامگان و غیره. اما قویترین فرق شعوبیه نخست امامیه یا شیعه یعنی پیروان امامت فرزندان علی و پس از ایشان صوفیه بودند که تصوف را بالاتر از هر دین و آئینی میدانستند و در نظرشان پیرو هردینی با دیگری مساوی بود. شعوبیه همیشه از ایران برخاسته اند و اگر در خارج از ایران هم کاری کرده اند مؤسس و مبنکر آن

مخالف شیعه و روافض و تا اندازه ای بقدریه نزدیک بودند و با آنکه با اهل حدیث هم اختلاف داشتند بیش از فرق دیگر تسنن و مخصوصاً بیش از اشعریان و ماتریدیان آزاد فکر بوده‌اند و کمتر از ایشان تعصب می‌ورزیده‌اند .

انتشار اسلام در ایران نخست بسیاری از دردها را چاره کرد زیرا که در ایران در دوره ساسانیان امتیازات طبقاتی در منتهی درجه بود باندازه‌ای که اکثریت بسیار بزرگ ایران از حق مالکیت محروم بود و مالکیت بخانواده‌های معین و طبقات معین از مردم اختصاص داشت و از طبقه‌ای به طبقه دیگر رفتن و جزو خانواده‌ای شدن ممکن نبود . از طرف دیگر اختیارات فوق‌العاده موبدان مخصوصاً در نکاح و ارث که دو رکن مهم جامعه بشریست و اختلاف بسیار فاحش و خطرناکی که در میان مردم مملکت از ادیان مختلف مانند زردشتیان و گیومرثیان و زروانیان و مرقونیان و دیصانیان و مانیان و مزدکیان و ترسایان و یهود و بوداییان و منداییان و نسنوریان و یعقوبیان و صابثین یا صبه و گیلاییان و ماکنتاییان و مبداییان و محادریان بوده و بیشتر بخونریزی منتهی می‌شده جامعه را پریشان و متلاشی کرده بود . بهمین جهت در نخستین حملات مسلمانان بسرحداث جنوب غربی شاهنشاهی ساسانی طوایف سامی نژاد آرامی که از ادیان مختلف بودند و همواره از زردشتیان آزار دیده بودند با مردم هم‌نژاد خود که زبانی نزدیک بزبان ایشان داشتند یاری کردند و باعث درهم ریختن نیروی ساسانیان شدند .

درضمن اسلام طبقات محروم و اکثریت بزرگ مردم ایران را که در نتیجه امتیازات طبقاتی در منتهای بی بهرگی و بی نوایی می‌زیستند نه تنها حق مالکیت و برتری بلکه حق مساوات و برابری می‌داد و نژاد ایرانی بخوی قدیم خود که همیشه هر فکر نوین را استقبال کرده است اسلام را که تازه‌ترین مسلک و ایدئولوژی آن زمان بود پذیرفت و آنرا وسیله رسیدن به حقوق طبیعی خود و تأمین عدالت اجتماعی دانست . بهمین جهت بود که دسته دسته از مردم ایران با خرسندی کامل و گاهی با وجد و نشاط وسیله فیروزمندی تازیان را فراهم می‌کردند و بدیشان می‌پیوستند و پیشرفت آنها را انتقام خود

فکر ایرانی بوده است، چنانکه تقریباً همه طرق تشیع و روافض و امامیه و نظایر آنها را هم ایرانیان بنیاد نهاده اند.

چیزی که بیش از همه اذهان را باین قیامها و مخالف خوانیها وادار می کرده این بوده است که ایران پیش از اسلام تمدن فروزان هزاروپانصدساله داشت که در اواخر دوره ساسانی حتی از تمدن درخشان روم پیش بود. آنچه جانشین این تمدن در ایران شده بود موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی و رقص و حتی استعمال ابریشم و طلا و نقره یعنی همه مظاهر تجمل و زیبایی را که تمدن با خود می آورد منع کرده بود و برای مردم متمدن که قرنهای باین چیزها عادت کرده بودند صرف نظر از آن بسیار سخت و حتی محال بود. بهمین جهتست که در برخی ازین طرق که برای تسلی و چاره جوئی پیدا شده مخصوصاً این محرمات و ممنوعات را مباح کرده اند تاجائی که متشرعین خشک و مخالف این جوازاها و آزادیها مخالفان خود را "اباحیه" لقب داده و حتی تهمت زده اند که باشتراک مال و زن نیز حکم داده اند. نیز بهمین جهتست که تمتع از لذایذ مادی و معنوی در تصوف عنوان خاصی دارد و حتی در برخی از طرق تصوف رقص و سماع جزو عباداتست.

در عصر زندگی ابن سینا هنوز این افکار بمنتهی درجه زنده و مؤثر بود. در مهمترین دربارهای سامانی یعنی در دربار نصر بن احمد پادشاه معروف که مؤسس تمدن جدید ایران و ادبیات امروز ماست اسمعیلیه که مهمترین فرقه شعوبیه بودند در بخارا و سمرقند مهمترین شهرهای سامانی تبلیغ کرده و حتی نصر بن احمد پادشاه سامانی و وزیر معروفش ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی و مؤثرترین گوینده زمان رودکی را بخود جلب کرده بودند. در نواحی دیگر ایران فرق دیگر تشیع پیشرفت های بسیار کرده بودند چنانکه مردم قهستان تا حدود سبزوار اسمعیلی بودند، مردم طبرستان زیدی شده بودند، شیعه اثنی عشری در نواحی مرکزی ایران مخصوصاً در سبزوار و قم و قزوین و ری و ساوه فراوان بودند و بهمین جهت سلسله معروف آل بویه پشتیبان قوی شیعه اثنی عشری جعفری بود.

اسمعیلیه اهمیت خاص بتربیت و تعلیم عوام می‌دادند و برخلاف اهل سنت که همه توجه خود را معطوف جلب و تبلیغ صاحبان قدرت و خواص می‌کردند اسمعیلیه توجه خاص بتربیت توده مردم و عوام داشتند و بهمین جهت زبان فارسی را که زبان توده بود در تبلیغات خود بر زبان تازی که زبان خواص بود ترجیح می‌دادند و همین سبب رواج زبان فارسی و ایجاد ادبیات امروزی شد، صوفیه نیز بهمان جهت با ایشان درین عقیده و درین سیاست شریک بودند. اسمعیلیه بو اسطه همان اهمیتی که بتربیت فکر مردم می‌دادند فلسفه یونان را که بهترین وسیله اصلاح فکر بود ترویج می‌کردند و بهمین جهتست که ابن سینا که از خاندان اسمعیلی و از شعوبیه بوده تا این اندازه به حکمت یونان و معارف یونانی اهمیت داده است و نیز بهمین دلیلست که گاهی کتابهایی و رسایلی به زبان فارسی نوشته و ابوالریحان بیرونی که اوهم اسمعیلی بوده و ناصر خسرو مبلغ و حجت اسمعیلیه در خراسان و سپس خواجه نصیرالدین طوسی که در جوانی با اسمعیلیه بوده است تا این اندازه بتالیف در زبان فارسی توجه داشته اند و ناصر خسرو نیز کتاب حکمت به زبان فارسی دارد.

خلفای راشدین فتوحاتی را که در ایران کرده بودند بدست تازیان پیش برده بودند. بنی امیه نیز همواره تازیان را به میدانهای جنگ فرستاده‌اند اما بنی‌العباس چون بدست ایرانیان بر سر کار آمدند و در خاک ایران پایتخت خود را نخست در انبار و سپس در بغداد قرار دادند و بیشتر وزیرانشان و مخصوصا وزیران نخستین خلفای ایشان ایرانی بودند تمدن ایران را کاملاً در دربار بغداد رواج دادند و حتی جزئیات آنرا هم پذیرفتند و نه تنها ایرانیان در مهمترین مشاغل دربار خلافت نشستند و مخصوصا در زمان برمکیان همه کارها بدست ایشان می‌گشت، بلکه استخدام تازیان برای کارهای لشکری متروک شد و ناچار بهمان جهات می‌بایست عناصر ایرانی را بر تازیان ترجیح بدهند.

در آن زمان معمول بود که سپاهیان مزدور داشتند یعنی مردان تن درست

و نیرومند که به کاربردن اسلحه را یاد گرفته بودند و سواری را می دانستند اجیر می شدند و مزد میگرفتند و هروقت لازم می شد به میدان جنگ می رفتند و برای این که نافرمانی و سرکشی نکنند فرماندهانشان و سرکردگانشان نیز از خودشان بودند . از زمان ساسانیان دو گروه سلحشور جنگ آزمای در جنوب دریای خزر زندگی می کردند ، آنهایی را که در شمال البرز می زیستند گیل و گیلی و سرزمینشان را گیلان و آنهایی را که در جنوب البرز می زیستند دیلم و سرزمینشان را دیلمان یا دیلمستان می گفتند . گیلها یا گیلیان مخصوصا در دفاع و جنگهای دنباله دار زبردست بودند و بهمین جهت سپرها و سپرداران گیلی معروف بود و در سلحشوری باندازه های نامبردار بودند که لقب "گیل گیلان" از القاب مهمی بود که بپهلوانان بزرگ و سرداران نامی دوره ساسانی می دادند . دیلمها بالعکس در حمله و در جنگهای هجومی و تعرضی زبردست بودند و بهمین جهت زوبینها و زوبین اندازان دیلمی بسیار شهرت داشت . خلفای بغداد نخست سربازان و سواران مزدور خود را از دیلمان و گیلیان میگرفتند اما چندی نگذشت که فرماندهان این مردم که نیرو گرفتند مزاحم خلفا شدند و برخی از ایشان مانند اسفار پسر شیرویه و ماکان پسر کاکلی و پسران زیار گیلی و مخصوصا پهلوان معروفشان مردآویز و پسران بویه دیلمی و اسپهبد رستم دشمن زیار دیلمی و خاندنهای دابویه و جستانیان جدا استقلال و حتی زندگی خلفا را در خطر انداختند و خلیفه ناچار شد چاره ای دیگری بکند و گروهی دیگر را بگزیند .

در نواحی مختلف ایران از زمانهای بسیار قدیم و قطعا از زمان هخامنشیان و شاید از روزی که مهاجرین آریایی با ایران امروز آمده اند مردمی چادرنشین از قبائل ایرانی بوده اند که ایشان را بنام عمومی کرد نامیده اند و سپس کرد لغت عامی شده است برای هر چادرنشین ایرانی که عرب و ترک نباشد . در آن زمان کردها مخصوصا در نواحی جنوبی ایران از آباده گرفته تا شبانکاره و اطراف بوشهر و کازرون و شاپور و از سوی دیگر تا شهر بابک و سرحد کرمان و در نواحی غربی ایران در همان حدود کنونی کردستان و

کرمانشاه و کنگاور و بروجرد تا خوزستان بسیار بوده‌اند و لرها و بختیاریها و طوایف چادرشنین فارسی زبان ایرانی امروز بهبهان و فارس و کرمان را هم جزو آنها می‌دانسته‌اند و همه را کرد می‌گفتند. کردان نیز مردمی جنگی و دلاور بودند و خلفا که خطر دیلمان و گیلیان را بزرگ دیدند ایشان را اجیر کردند. اما چندی نگذشت که کردان هم نیرو گرفتند و برخی از فرماندهانشان مانند محمد بن عناز و حسنویه و فضلویه و مروان و شادی اجداد صلاح‌الدین ایوبی همان معامله دیلمان و گیلیان را کردند و خطری دیگر پیش آمد.

ناچار خلفا باز بفکر گروهی دیگر افتادند. از زمان های قدیم و اواسط دوره ساسانی ترکان از سرزمین ترکستان و سین کیانک امروز بسوی آسیای مرکزی راه افتاده و سه‌طرف دریای خزر را از مشرق و شمال و مغرب گرفته بودند و هنوز درین نواحی هستند. آنهایی را که در مشرق می‌زیستند ترکان شرقی و آنهایی را که در مغرب می‌زیستند ترکان غربی می‌گفتند. ترکان غربی بطوایف بسیار منقسم میشدند و بنام عمومی خزر معروف بودند و سرزمینشان را دشت قیچاق می‌گفتند و ترکان امروز ایران و ترکیه و قفقاز و کریمه و ولگا بازماندگان آنها هستند. ترکان شرقی همان ایغورها و غزها و اغرغزها و قراختاییان سابق و ازبکها و ترکمانان و قرقیزها و باشقردها و کلموکها و کزاخهای امروزند. چون ترکان غربی بدربار خلافت نزدیک‌تر بودند خلفا ایشان را اجیر کردند و برای دفع گیلیها و دیلمها و کردها از آنها چاره‌جستند. بهمین جهت مدتهای مدید تا آمدن سلجوقیان در اواخر قرن پنجم که از ترکان شرقی بودند بیشتر بزرگان لشکر خلفا از ترکان غربی بوده‌اند.

سامانیان که این اوضاع را دیدند چاره‌جزین نداشتند که آنها هم ترکان شرقی را که بقلمروشان بسیار نزدیک بودند و پشت دروازه‌های کشور سامانی می‌زیستند استخدام کنند و لشکر خود را از آنها ترتیب دهند. ترکان را عادت برین بود که کودکان خود را چه پسر و چه دختر در سن ده یازده سالگی بکشورهای بیگانه می‌بردند و می‌فروختند. دختران را مردم می‌خریدند و بکار خانه می‌گماشتند و بهم‌سری اختیار می‌کردند. پسران را هم بیشتر پادشاهان

می‌خریدند و از خردی سلاح برداشتن و سوار شدن و جنگ کردن را به آنها می‌آموختند و در کارهای لشکری بکار می‌بردند و ناچار اندک اندک ترقی می‌کردند و بکارهای مهم گماشته می‌شدند. در زمان ابن سبنا این ترکان در دربار سامانی بسیار نیرو گرفته بودند و همه امیران بزرگ دربار از ایشان بودند مانند البتگین و قراتگین و ارتگین و ادکونمش و سبکتگین و اشناش و ایخ و ایلمنکو بایجور و بجکم و بکتوزون و پیری و پورتگین و تاش و سبکی و فایق و بایقرا.

پیداست که استیلای این ترکان زرخیز بر ایرانیان و ایرانی‌زادگان شریف بسیار گران و تاب نیاوردنی بود و این عقده نیز در دلشان بر عقده تسلط نازیان افزوده شده بود. بهمین جهت خاندانهای بزرگ دربار سامانی که نمی‌توانستند استیلای ایشان را ببینند هرچه می‌توانستند در برانداختن ایشان میکوشیدند و از آنجمله خاندان معروف چغانیان یا آل محتاج یا آل مسافر و خاندان سیمجوریان و خاندان آل میکال و خاندان مامونیان خوارزم و فریغونیان و خاندان ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی همه دائما مشغول کشمکش و زدوخورد با این ترکان بوده‌اند. مهمترین مقام دربار سامانی پس از سلطنت حکمرانی خراسان بود که باو سپهسالار خراسان میگفتند و آنچه سامانیان در جنوب جیحون داشتند سپرده باپشان بود و پایتخت آن ایالت در آنزمان نیشابور بود. این مقام مهم نخست مدتها در دست ایرانیان و امرای چغانیان و سیمجوریان و ابومنصور محمدبن عبدالرزاق بود. در سال ۳۵۸ که این مقام را بقراتگین ترک دادند برای ایرانیان بسیار ناگوار بود و از آنزمان رقابت شدید و کشمکش‌های آشکار و زیر پرده در میان ایرانیان و ترکان بر سر این کار پدید آمده است.

این خاندانهای متعصب ایران دوست بیش و کم شعوبی بوده و همه پیشرفت شعوبیه را تشویق می‌کرده و این را بهترین وسیله کوتاه کردن دست بیگانگان ترک و تازی می‌دانسته‌اند و بدین جهت هم که هست زبان فارسی را پرورش میداده و از دانشمندان شعوبی پشتیبانی می‌کرده‌اند. اینست که

ابن سینا پس از ترک دربار سامانیان در دربار مامونیان خوارزم و آل زیار در گرگان و آل بویه در ری و همدان و قزوین و آل کاکویه در اصفهان توانسته است با سودگی زندگی کند و آثار جاودانی خود را که همین پادشاهان شعبی مسلک تشویق میکرده‌اند فراهم کند و گاهی حکمت یونان و علوم یونانی را به‌رورد و گاهی هم بزبان فارسی که پسندیده آنها بوده است چیز بنویسد. استیلای ترکان بر دربار سامانی سرانجام بدیختی بار آورد و آن‌ها این بود که کارگزاران ترک برخی طوایف هم نژاد و هم‌زبان خود را که در آن سوی سیحون بودند بخود خواندند و کار را بریشان آسان کردند که وارد قلمرو سامانیان شوند. سلسله‌ای از سرکردگان ترک بنام آل افراسیاب یا خانیه یا خانیان یا خاقانیان در سرزمین طمغاج و کاشغرو بلاساغون در حدود سال ۳۱۵ تشکیل شده بود و پادشاهان این سلسله گاه‌گاه‌های بخاک سامانیان دست اندازی می‌کردند و باز عقب می‌نشستند. سرانجام در ۳۷۲ شهاب‌الدوله ابوموسی هارون بغراخان بن سلیمان پادشاه این خاندان نخستین حمله را بر سرزمین سامانیان کرد و در ربیع‌الاول ۳۸۲ بخارا پایتخت این سلسله را گرفت و پس از چندی بترکستان بازگشت اما بزرودی جانشین وی ابوالحسن نصر بن علی ایلک خان در ذی‌القعدة ۳۸۹ باردیگر بخارا را گرفت و سامانیان از آنجا گریختند و سرانجام ابو ابراهیم منتصر آخرین پادشاه این سلسله پس از چندین سال رنج و دربدری در ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی ۳۹۵ کشته شد و دیگر مانعی در برابر این سلسله نمایند. در میان امیران ترک دربار سامانی کسانی که بیش از همه در ضعف ایشان کوشیده بودند البتگین و پسرش ابواسحق ابراهیم و بعد بلکانگین و پیری و ناصرالدین سبکتگین غلامان البتگین بودند که پی‌در پی در غزنی بیادشاهی رسیده بودند. سبکتگین غلام زرخرید ترکی بود که در یازده سالگی در شهر چاچ او را فروخته بودند و در دربار سامانیان بزرگ شده و ترقی کرده بود و سرانجام از ۳۶۷ تا ۳۸۷ در غزنی حکمرانی کرد و پس از نخست پسرش اسماعیل تا ۳۸۹ فرمانروایی داشت و پسر دیگر محمود او را کشت و بجای وی نشست.

هنگامیکه سامانیان برافتادند محمود بیش از همه بانقراض ایشان و برسر کار آمدن خانیان یاری کرد و بهمین جهت کشور سامانی را با خانیان قسمت کرد و از جیحون بدین سوی را او برداشت. ناچار محمود هم مانند ترکان دیگر با شعوبه و افکار خاص ایرانیان آن زمان مخالف بود و بهمین جهت است که ابن سینا هم از خانیان و هم از وی گریزان بود و ناچار شد از بخارا بجای دیگر پناه برد و در زمانیکه محمود خواستار وی شد چاره جز آن نداشت که ازو هم بگریزد. محمود در تعصب خود نسبت بطریقه حنفی اشعری باندازه‌ای خشن بود که آن همه گشتار و نهب و غارت را در هندوستان جزو عبادت می دانست و هنگامی که شهر ری را از آل بویه گرفت کتابخانه این خاندان را سوخت و این را هم طاعت و عبادت می پنداشت. چنانکه گذشت پدرش پیرو طریقه گرامیان بود اما او در آغاز وانمود میکرد که بحث و فحص میکند و طریقه حنفی اشعری را پسندید و اختیار کرد.

در نتیجه آزادمنشی و استقلال فکری که سامانیان و آل زیار و آل بویه و تقریباً همه پادشاهان آن زمان بجز خانیان و غزنویان داشتند و بیش و کم پیرو اصول شعوبه بودند دانش و معرفت در زمان ابن سینا ترقی بسیار کرده بود و بخصوص در قلمرو سامانیان بجایی رسیده بود که کسی چون ابن سینا در آن محیط پرورش یافت. در شهرهای بزرگ مدارس مهم برای کسب دانش آماده بود. کتابخانه‌های بزرگ بنیاد نهاده بودند و در کتابهای زمان همه جا بکتابخانه‌های معروف مانند کتابخانه آل خلف در سیستان و کتابخانه سامانیان در بخارا و کتابخانه فتح‌بن خاقان وزیر در بغداد و کتابخانه مدرسه غزنه و کتابخانه علی بن یحیی منجم بنام خزانه الحکمه در قفص نزدیک بغداد و کتابخانه مدرسه صابونیان در نیشابور و کتابخانه آل بویه در ری و کتابخانه صاحب بن عباد در ری که کتابهای آنرا بر چهارصد شتر بار میکرده است و کتابخانه جامع الاکبر در مرو و کتابخانه درب منصور در کرخ بغداد و کتابخانه شاپور بن اردشیر وزیر بهاءالدوله در همان محله که بیش از ده هزار کتاب داشته است و کتابخانه آل کاکویه در اصفهان و کتابخانه جامع بن بازار در

نیشابور و کتابخانه بهاءالدوله در شیراز و کتابخانه ابن عمید در ری و کتابخانه ابومنصور بهرام بن مافنه وزیر ملقب بعادل در فیروزآباد و کتابخانه جامع تاجالملک در اصفهان و کتابخانه غزنویان در غزنی و کتابخانه علی بن احمد عمرانی موصلی بر میخوریم .

در بسیاری از شهرهای ایران مانند سمرقند و بخارا و بلخ و مرو و هرات و نیشابور و گرگان و ری و اصفهان و شیراز و اهواز و گندی شاپور و گرگانج خوارزم و بست در سیستان و جامع الکبر در مرو و مدرسه صاعدیه و مدرسه ابن فورک و مدرسه بیهقیه و مدرسه سعیدیه که نصر بن سبکتگین ساخته بود و مدرسه اسمعیل استرآبادی صوفی واعظ و مدرسه استاد ابواسحق در نیشابور و جامع تاجالملک در اصفهان مدارس دایر بود . در آغاز درین مدارس جز علوم شرعی مانند فقه و کلام و الهیات و حدیث و تفسیر چیزی درس نمی دادند و تنها صرف و نحو و تجوید را که برای آموختن زبان تازی و بهره مند شدن از قرآن و حدیث و سخنان دانشمندان سلف بود با این علوم جمع میکردند . اما در آن زمان تازه رایج شده بود که علوم یونانی مانند منطق و فلسفه و ریاضیات و هیئت را نیز درس میدادند . دانشمندان بزرگ مانند ابن سینا در ساعات فراغت دانشجویان را بخانه خود می پذیرفتند و درسی از روی کتابهای متقدمان یا از خارج می دادند . دانشمندی که در مسیلهای اشکالی داشتند از راه دور بدانشمند بزرگتر می نوشتند و از وی یاری میخواستند و وی در آن موضوع مقالتهای یا رسالتی می نوشت و برای آن دانشجو میفرستاد . در شهرها کسانی بودند که خود دانشمند و درس خوانده بودند و دکانی داشتند که در آن کتاب میفروختند و صحافی می کردند و هرکس میخواست کتابی بآنها سفارش میداد و ایشان یا بخط خود مینوشتند و اجرت می گرفتند و یا بدیگری رجوع می کردند و ایشان را "وراق" میگفتند .

بسیاری از دانشمندان مجالس درس عمومی داشتند و بر بالای منبر در حضور جمع کثیری مطلبی را از بر بیان می کردند و دانشجویان میشنیدند و گاهی هم یکی از آنها بیانات استاد را عینا می نوشت و آنرا "امالی" یا

"مجالس" می‌گفتند . ادبا و مردان سیاست نیز سوانح روزگار خود را می‌گفتند و زیردستان یا شاگردانشان آنها را می‌نوشتند و آنها را "مقامات" می‌گفتند دبیران و نویسندگان معروف رونوشت نامهایی را که بکسان می‌نوشتند نگاه می‌داشتند و در کتابهایی جمع میکردند آنها را که بدوستان خود نوشته بودند "اخوانیات" و آنها را که از جانب پادشاهان نوشته بودند "سلطانیات" می‌گفتند و مجموع آنها را "رسائل" می‌خواندند .

با آنکه در آن زمان در میان پادشاهان و امیران همیشه زدو خورد بود و اغلب شهرها مرتباً دست بدست میگشت و گاهی یک شهر در یک سال چندبار ازین دست بدان دست گشته بود سفر آسان بود و غرباً مخصوصاً محترم بودند و حتی در سخت ترین مواقع جنگ و انقلاب کسی مانع از سفر این و آن نمی‌شد بهمین جهت نه تنها بازرگانان ازین کشور بدان کشور و ازین شهر بدان شهر می‌رفتند بلکه دانشجویان نیز در راه دانش سفر می‌کردند و دانشمندان نیز برای تکمیل علم خود ازین جا بآنجا و نزد دانشمند معروفتر از خود می‌رفتند . پیداست که درین کشمکش‌های میان خاندانها و حکمرانان راهزنی بسیار میشد و سپاهیان ایشان هروقت میتوانند ناحیه‌ای را تاراج میکردند و زن و کودک را اسیر بردن و در بازارها فروختن بسیار رایج بود و کسی از آن شرم نمی‌کرد .

در آن زمان ایران وضع اقتصادی بسیار خوبی داشت زیرا که در سر راه شرق به غرب واقع شده بود . کالای چین و هندوستان از راه ایران به شام و مصر و آسیای صغیر و دیار مغرب یعنی شمال آفریقا و جنوب اروپا میرفت و از آنجا از همین راه کالا به چین و هند می‌بردند .

راه ابریشم که از زمان ساسانیان از سرحد کاشغر وارد ماوراءالنهر می‌شد و از آنجا به مرکز ایران می‌آمد و از همین راه کنونی خراسان بیفداد میرفت درین دوره کاملاً دایر بود . از جنوب ایران نیز کشتی‌رانی باوقیانوس هند و اوقیانوس کبیر و دریای روم معمول بود . در آن زمان بزرگترین بندر خلیج فارس بندر سیراف نزدیک بندر طاهری کنونی بود و از راه یزد و ابرقو و استخر و

فیروز آباد بآنجا میرفتند.

در شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز ترکان خزر بودند و ایشان مردمی تجارت پیشه بودند و در کشتی رانی دست داشتند و از راه ولگا که در آن زمان آتل میگفتند با روسیه تجارت داشتند و بهمین جهت در دورترین نقاط روسیه آثار صنعتی ایران را که در همین زمانها فراهم شده است یافته‌اند. ترکان شرقی نیز از راه خوارزم و آسیای مرکزی با کشورهایی که در شمال قلمروشان بوده تجارت داشته‌اند و بهمین جهتست که سکهای سامانی را در کشورهای اسکاندیناو هم یافته‌اند.

گذشته از خونریزیها و تاراجهایی که در نتیجه زدو خورد امیران و پادشاهان در نواحی مختلف تقریباً همیشه روی میداد درین زمان چندین مصیبت عمومی دیگر هم رخ داده است از آن جمله در ۳۷۳ در خراسان و گرگان وبای سختی بروز کرده و عده کثیر مردم مرده‌اند و در همانسال قحط شدید در بغداد شده و غراره شامیه به چهارصد درهم رسیده است و در ۳۷۸ در بصره و بطائح گرمای بسیار سختی شده و وبای بسیار سختی بروز کرده و مردم بسیار مرده‌اند باندازه‌ای که کوچها از مرده پر شده بود.

در سال ۳۷۶ در موصل زلزله سختی شده و خانهای بسیار ویران شده و مردم هلاک شده‌اند و در عراق قحط سخت روی داده است. در سال ۳۷۷ در بغداد قحط و غلای مفرطی روی داده است. در ۳۸۲ در بغداد غلای سختی پیش آمده چنانکه یک رطل نان را چهل درهم خرید و فروش کرده‌اند. در ۳۸۳ در عراق باز غلای سختی روی داده چنانکه یک کاره‌آرد را ۲۶۰ درهم و یک کر گندم را ۶۶۰۰ درهم غیائی فروخته‌اند. در سال ۴۱۱ باز در بغداد قحط و غلا شده و در سال ۴۲۸ در همان سالی که ابن سینا در گذشته در همه کشورها غلای مفرطی روی داده است. در ۳۹۸ هم زلزله بسیار سختی در دینور شده است. در سالهای ۳۹۸ و ۴۱۸ و ۴۲۰ در عراق و بغداد سرمای بسیار سخت شده و برف بسیار باریده است.

در سراسر دوره‌ایکه ابن سینا میزیست در بیشتر از کشورهای اسلامی و

مخصوصا در ایران همواره اوضاع اجتماعی بزبان طبقه رنجبر و زیر دست بسود طبقه حاکمه و مردمی بود که بر اوضاع مسلط بودند. پادشاهان و امیران و حتی دستگاه خلیفه که خود را پیشوایان روحانی و جانشینان پیامبر میدانستند وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد خود جز اجحاف و تعدی و زورگوئی نداشتند. چون خلیفه بر سراسر کشور استیلا داشت و کاملا مسلط بر اوضاع بود و اوضاع راوی و حاشیه نشینانش فراهم می‌کردند ناچار هرکه در هرجا بود و اگر هم امیر مقتدر و پادشاه جابر بود چاره نداشت که باو تملق بگوید و لااقل رضایت ظاهری او را جلب کند و اگر هم مانند پادشاهان آل بویه و یا سلجوقیان بر بغداد مسلط میشد و خلیفه را دست نشانده خود میکرد باز میبایست ظاهرا رعایت او را بکند و خود را منسوب از جانب او بداند و باجی باو بدهد. سیاست خلفا کاملا مانند سیاست استعماری دول اروپایی امروز بود و گویی این دولت های حریص و مفسده جوی سیاست خود را از آنها تقلید کرده اند. خلفا در گوشه و کنار همه جا جاسوسان گماشته بودند که از جزئیات وقایع آنها را مسبوق میکردند و حتی عواملی داشتند که آشکارا مشغول کار بودند. وسایل عمده پیشرفت سیاستشان نخست تولید و تقویت اختلاف در میان امیران و پادشاهان و خانوادهای مقتدر و ایجاد جنگ و خونریزی در میان آنها بود که بدین گونه دوستک را بهم بسایند و هردو را خرد و ضعیف کنند و در ضمن قوای مادی را که فراهم آورده‌اند بدینوسیله بهدر بدهند. دوم آنکه بتمام وسایل میکوشیدند همیشه فاصله در میان مردم و حکومت ها را بیشتر کنند و اختلاف در میانشان بیندازند تا دولت‌ها با مردم همدست نشوند و خلافت را ضعیف نکنند. بهمین جهت بود که نه تنها پادشاهان و امیران برای اینکه راحت‌تر باشند میکوشیدند هرچه بیشتر بخلیفه تملق بگویند و باو نزدیک شوند بلکه وزرای زیردشتشان هم اگر دل خلیفه را بدست می‌آوردند بیشتر در سرکار میماندند. پادشاهان و امیران و وزرا از تجری در برابر احکام دینی چندان بیم نداشتند و در مجالس رسمی در حضور همه مقدار کثیر شراب میخوردند و بمناهی دیگر می‌گرویدند. چون خلافت سلطنت روحانی بود قهرا تهمت

فقهی و مذهبی بالاترین حربه دفع اشخاص و تخویف و ارعابشان بود . بهترین وسیله برای اینکار روحانیان بودند و اینکه احترام ظاهری برایشان فراهم شده بود بدین جهت بود که آنها را بر مردم مسلط کنند و در موقع لزوم بنفع خود و ادارشان کنند و در حقیقت روحانیان در همه جا عوامل نزدیک و موثر دستگاه خلافت بودند و تنها فرقی که یشتیانی از خلاف نمیکردند مخصوصاً شیعه و شعوبیه و قرمطیان پست و منفور بودند و بآنها نسبت کفر و الحاد می دادند . خطرناکترین مخالفان خلافت در میان این فرق مختلف نخست قرمطیان یا قرامطه بوده اند که اصلاً از میانی اسلام بکلی دور شده و تقریباً دین تازه ای بکار آورده بودند و منتهای کوشش را برای برانداختن هر حکومتی و مخصوصاً حکومت خلفا داشتند و بهمین جهت قرمطی در آن موقع جدا کافر حربی و مهدورالدم بشمار میرفت . بعد که اسمعیلیه نخست بوسیله خلفای فاطمی در مصر و سپس بوسیله حسن صباح در ایران نیرو گرفتند آنها را نیز دشمنان خطرناک خلافت میدانستند و اسمعیلیه مصر را هم جزو قرامطه و قرمطیان بشمار می آوردند و با اسمعیلیه ایران ملحد و ملاحده میگفتند و هرکس اندک تمایلی به شیعه یا شعوبیه و یا مخالفان خلافت داشت بهر وسیله بود نابودش میکردند چنانکه ابوعلی حسن بن محمد بن عباس میکالی حسنک وزیر معروف محمود غزنوی را که از یک خاندان شیعه از مردم نیشابور بود و میانه خوبی با حنفیان آن دستگاه نداشت بواسطه اینکه در سفر حج به مصر رفته و با خلفای فاطمی دیدار کرده بود کافر و مهدورالدم دانستند و در نتیجه پرخاش خلیفه بغداد سرانجام بر سر دار بردندش . پیداست که دستگاه خلافت ازین اختلافهای مذهبی و مسلکی تا چه اندازه برای پیشرفت مقاصد زشت خود بهیمنند میشد و چگونه بهمه وسایل این آتشها را پامن میزد و نمیگذاشت فرو بنشیند .

توده مردم در منتهای تنگدستی و بی بهرگی میزیستند و در برابر آنها صاحبان قدرت بمنتهی درجه متمول و صاحب میلیونها پول نقد و املاک عجیب و غریب بودند و گاهی بسرعت فوق العاده ای ثروت عجیبی و املاک فوق العاده فراوانی در دست یک تن گرد میآمد . امیران و پادشاهان و زورمندان

و لشکریان دایما مال مردم را غارت میکردند و هیچ حق و حسابی در کار نبود نخستین پادشاهان سامانی مخصوصا امیر اسمعیل بن احمد مردمان بسیار دادگری بودند چنانکه اسمعیل هر هفته در روز معینی به مظالم می نشست یعنی در میدان عمومی مینشست و هرکس هر ظلمی باو شده بود مستقیما نزد وی میرفت و دادخواهی میکرد و حتی در روزهای برف و باران هم این کار تعطیل نمی شد. اما در زمان ابن سینا این رسم بکلی برافتاده بود و مطلقا اثری از دادخواهی نبود چنانکه می نویسند پیرزنی که باو ظلم کرده بودند چهل بار رفته بود و دستش به دامن محمود غزنوی نرسیده بود. دیگری که از عامل نسا و ابیورد شکوه کرده بود و نامه ای باو داده بودند و میترسید عامل بدان اعتنا نکند گفته بود باین نامه اعتنا نمی کند محمود جواب داده بود پس برو خاک بر سر کن و ازینگونه داستانها در باره پادشاهان جابر آن زمان فراوان است.

پیداست که درین دوره مردم زجر دیده و ستم کشیده فوق العاده نیست بدستگاه های دولتی خشمگین بودند و نیروی فوق العاده ای که اندکی پس از زمان ابن سینا اسمعیلیه پیدا کردند و آن حس کینه جویی و خون خواهی و حتی کشتارهای مخالفان خود و ایجاد احزاب و دسته ها و حوزه های مخفی بهترین مظهر این خشم و پرخاش درونی مردم ایرانست. مظهر دیگر تعلیمات صوفیه است که همیشه صاحبان جاه و جلال را بمنتهای حقارت نگریسته اند و همیشه مردم را به بی اعتنائی مطلق و استغنائی کامل دعوت کرده اند.

حرص و طمع صاحبان قدرت حد و اندازه نداشته و به سرعت فوق العاده ای دارای تمول های سرشار و بی حدو حساب میشده اند. ماموران جزء دولت نیز درین اجحافات شریک بوده اند و نه تنها مالیات را از مردم بیش از میزان معین بلکه حتی گاهی پیش از موعد مطالبه میکردند و بسیار شده است که برزگران محصول خود را سلف فروخته اند تا از شر مطالبه ایشان آسوده شوند. یکی از اجحافهایی که بسیار رایج بوده اینست که حتی از بازرگانان وام می گرفته اند و آنرا نمی پرداختند و اگر کسی ازین گونه ماموران دولتی داد -

خواهی میکرد باو تهمت میزدند و باین وسیله او را دفع میکردند .  
 در آن زمان سیاست های بسیار سخت مانند گردن زدن و دست و پا بریدن  
 و بدار کشیدن و چوب زدن و به زندان افکندن و حتی به چاه انداختن بسیار  
 رایج بوده و برای این سیاست ها قانونی در کار نبوده و حکمی لزوم نداشته  
 است . یگانه اصولی که برای دادخواهی معمول بوده اینست که در آبادی های  
 بزرگ محکمه ای وجود داشته که یک قاضی بیشتر نداشته و وی کسی بوده است  
 که از جانب دولت مامور می شده و حکم رسمی و فرمان باو می داده اند و رای او  
 دیگر تنفیذ و استیفاء و نقض نداشته و هرچه می گفته است اجری میکرده اند  
 تنها کسی را از مردم خوش نام و طرف اعتماد انتخاب میکردند که باو "مزکی"  
 میگفتند و وظیفه او این بود که در موقع لزوم قاضی او را احضار میکرد و وی  
 میآمد و اعتبار و راست گوئی کسی را که به قاضی رجوع کرده بود و او را  
 میشناخت تصدیق میکرد . قاضی بیشتر اوقات از مدعی سند نمی خواست و  
 بیشتر وسیله رسیدگی اقامه شهود بود و مزکی شهود را معرفی میکرد . در  
 شهرهای بزرگ یک قاضی القضاات بود که قضات آن ناحیه زیر دست او بودند و  
 وی حکم قاضی زیر دست خود را میتوانست نقض کند . قضات همیشه همدست  
 دولت ها بودند و چون عزل و نصبشان با دولت بود جلب رضایت مردم  
 چندان بر ایشان اهمیت نداشت و بهمین جهت قضات هم بیشتر رشوه خوار  
 بودند ..

روحانیان که همیشه دست نشانده دستگاه خلفا بودند بایشان تعلق  
 میگفتند و بدین وسیله با هم معامله میکردند چون روحانیان یگانه قوه ای  
 بودند که میتوانستند منافع مردم و جان و مالشان را حفظ کنند مردم جزو  
 دسته آنها میشدند و برای حفظ منافع خود از ایشان پشتیبانی میگرفتند  
 مردم آزاد منش و بلند طبعی که بودند پناهگاه و وسیله دلداری جز نهضت های  
 شعوبیه و در دوره های بعد جز طرق تصوف نداشتند و این اقبال فوق العاده ای  
 که مردم به تصوف داشتند برای این بود که همه را ازین اوضاع دلداری میداد  
 و استغنا و بی اعتنائی که در آنها تولید شده بود این نگرانی ها را چاره میکرد .

دانشمندان چاره‌ای جز توسل بحکمت یونان و ناپایدار دانستن جهان و بی‌اعتنایی به مقامات دولتی، و ظاهری و ناپایدار بودن سلطنت و مقام و امارت و وزارت و جزان و استغنا در مقابل ثروت نداشتند و بدین وسایل معنوی مردم را تسلیت میدادند و این خود یک نوع تشویق به نافرمانی و قیام در برابر دولتهای جابر بود. عبارت دیگر چون درد را بوسیایل مادی نمی‌توانستند درمان بکنند، درمان معنوی و درمان روحی می‌جستند و بوسیله تلقین بنفس و تقویت فکر افراد این بدبختی‌ها را چاره میکردند.

در آن زمان در برابر این اوضاع ناگوار تنها سه قوه در میان بود: دین و فلسفه و تصوف. مردمی که فکر بلندتر داشتند وسایل شرعی و دینی را برای دل‌داری و استرضای خود کافی نمی‌دانستند و بیشتر به فلسفه و از آن هم بیشتر بتصوف متوسل میشدند زیرا که تصوف مافوق هردین و شریعتی بود و صاحبان همه ادیان و عقاید را باهم مساوی میدید. برخی از متفکران این دوره‌ها کوشیده‌اند که میان دین و فلسفه آمیزش وجوشش بدهند و مانند حواجه نصیرالدین طوسی و امام فخر رازی یا درمیان فلسفه و تصوف مانند ابن سینا و بابا افضل کاشانی و یا در میان دین و تصوف مانند امام غزالی.

علم در آن زمان معاش دانشمندان را تامین نمی‌کرد و ازین راه نمی‌توانستند گذران بکنند بهمین جهت علما اگر دارایی شخصی نداشتند و مالا نبودند و خرده مالک یا باصطلاح آن زمان "دهقان" و "دهقان زاده" نبودند میبایست صنعت و پیشه‌ای داشته باشند بهمین جهت بیشترشان منجم و طبیب و شاعر و منشی و واعظ و حتی وراق و عطار و بقال و نقاش و مساح یعنی معمار بودند. تنها کسانی که مزدی میگرفتند مکتب داران بودند که دسنگاه آنها را دبیرستان می‌گفتند و گرنه در مراحل دیگر انتشار علم و کسب آن بکلی مجانی بود. اندک اندک مدارس بزرگ در شهرهای عمده دایر شده بوده و دانشمندان نامی از اوقاف آن مدارس شهریه می‌گرفتند و سمت استاد یا مدرس داشتند وزیر دست آنها یک عده معاون بودند که درسشان را مکرر میکردند و آنها را "معید" می‌گفتند و هر مدرسه‌ای یک یا چند واعظ و کتابدار یا خازن الکتب هم

داشت. این دانشمندان جدا از اختلاط با دستگاه حکومت و عمال و وزرا و دیگران خودداری میکردند چنانکه در باره ابن سینا صریحا نوشته‌اند وی اول کسی بود از حکما که بخدمت پادشاهان گروید و این نزدیکی به پادشاهان را باعث سرشکستگی عالمی می‌دانستند.

پیداست که عوامل دولتی نیز هرچه میتوانند در برانداختن نیروی توده‌ها و مانع شدن از اینکه ایشان دولت‌ها را ضعیف کنند و حق خود را بگیرند کوتاهی نمی‌کردند و نه تنها نمی‌گذاشتند متمول بشوند و بتهمت‌های دینی آنها را از پا در می‌آوردند بلکه از اجتماع و اتحاد آنها هم جلوگیری میکردند و بهمین جهت بود که ایرانیان گذشته از حلقهای تصوف و خانقاه‌ها و نهضت‌های شعوبیه بدو وسیله دیگر برای تجمع و اتحاد با یک دیگر متمول میشدند یکی تشکیل جمعیت‌های جوانمردان و فتیان بود که تقریبا شعبه‌ای از تصوف و تصوف برای عوام بود که نمیتوانستند بتعلیمات عالی و مزایای اخلاقی تصوف پی ببرند و دیگر تشکیل اصناف و جمعیت‌های پیشه‌وران بود که در آن زمان "محرّفه" میگفتند و صاحبان هر حرفه‌ای صنفی تشکیل میدادند و روسای اختیار میکردند و باهم متحد بودند و حتی گاهی لشکریان ناحیه‌ای بصورت صنفی در می‌آمدند و دسته‌جمع مزدور طرفی بزبان طرف دیگر میشدند و این اصناف لشکری را "جناده" و "متجنده" میگفتند که کاملا با یکدیگر متحد و شریک‌المنافع بودند.

در میان فرق مختلف آن زمان حنفیان از همه سختگیرتر و خشن‌تر و قشریتر و ظاهریتر و جدا پیوسته بخلافت و دربار خلیفه بودند و پس از آن شافعیان در ایران سست‌تر و ملایم‌تر و نرم‌تر و بافکار و احساسات ملی ایرانی متمایل‌تر بودند و پس از ایشان شیعه اثنی عشری و زیدی و اسمعیلی می‌آمدند و در ایران حنبلیان بسیار کم و مالکیان باز از ایشان کمتر بودند و در سراسر تاریخ ایران ظاهری دیده نشده است. در ایران معمول بوده است که برخی از فرق برای شناختن افراد فرقه خود رنگها و علامات ظاهری داشته‌اند چنانکه هواخواهان مقنع در ماوراءالنهر جامه سفید میپوشیدند و بهمین جهت ایشان را سفید -

جامگان یا "مبیه" می گفتند و در طبرستان عده‌ای بودند که علم سرخ داشتند و "سرخ‌علمان" نامیده میشدند و دسته‌ای دیگر بودند که سیاه میپوشیدند و آنها را "مسوده" می گفتند و عده‌ای دیگر سرخ میپوشیدند و ایشان را "محرره" مینامیدند. برخی از فرق علامات و اشارات خاصی داشتند که از آن یک دیگر را میشناختند و یا کلماتی که بگوش یکدیگر میگفتند. برخی ازین فرق صندوق و خزانه و بیت‌المال خاصی داشتند که افراد میبایست بآن کمک کنند و هرکدام در ماه چیزی بپردازند و اسمعیلیه بیش از دیگران این کار را توسعه دادند چنانکه هنوز این عادت در میانشان رایجست. بهافرید به پیشروان خود فرمان داده بود هفت یک دارایی خود را صرف تعمیر راهها و پلها بکنند. دانشمندان نیز جمعیت‌های مخفی تشکیل میدادند که بجز خانقاهها و حلقهای تصوف نبود و معروفترین آنها جمعیت اخوان الصفاست که اوج کارشان مقارن جوانی ابن سینا یا اندکی پیش از او بوده است. اسمعیلیه نیز این اندیشه را دنبال کرده و بیشتر جلسات عبادت و تبلیغ آنها پنهانی بوده است و بیگانه‌گان را بدان راه نمیدادند و همین اصول را اروپاییان در زمانهای بعد از آنها تقلید کرده و جمعیت‌ها و احزاب مخفی از آنها پدید آمده است.

ایرانیان در دوره‌ای که استیلای خلفای بغداد زندگی را بدین گونه بر آنها تنگ کرده بود تنها بهمین نافرمانی‌ها و فرارهای ضمنی و از زیر بار در رفتن‌ها قناعت نکرده‌اند بلکه بسیاری از نهضت‌های شعوبی حکم قیام و پرخاش و شورش مردم ایران را داشته است و قطعا قیام بهافرید در خراسان و مقنع در ماوراءالنهر و اصحاب عبداللهمین رونده در بغداد و چندین بار قیام مردم طبرستان و مهمتر از همه قیام مازیار و جنبش‌های خرم دینان در عراق و جبال و بابک خرم‌دین در آذربایجان و اران و اصحاب برقعی علی‌سوی صاحب‌الزنج در خوزستان و جوانمردان خراسان و عیاران سیستان و مخصوصا پیروان حمزه پسر آذرک و استاد سیس و اسحق ترک در ماوراءالنهر و سنباد در خراسان همه جز شورش مردم ایران در برابر تازیان نیست. از روزی که سلسله‌های ایرانی در گوشه و کنار ایران از اواخر قرن دوم تشکیل یافت اندک

اندک خشم ایرانیان فرو نشست و این شورشها فرو خفت اما گاهگاه طغیانهایی میکردند چنانکه در ۲۹۵ مردم غور و غرjestان کوهستان شرقی هرات و در ۲۵۵ مردم خوزستان براهنمایی محمد برقی علوی قیام مسلح کردند. در زمان ابن سینا این شورشها و پرخاشها بیشتر جنبه فکری گرفته بود و زمینه فراهم میشد که بزودی طریقه شافعیکه بسلیقه سهلانگاری و آزاد منشی ایرانیان نزدیک تر بود و طرق مختلف شیعه و بیش از همه طریقه اسماعیلیه خاطر مردمی را که تا آن اندازه ناراضی بودند تسلیت بخشد.

در آنزمان دستگاه خلافت و هم پیوندان و همدستانشان از مردم برخی از نواحی ایران مخصوصا بیم داشتند و بسیار ناراضی بوده اند و پیداست که این مردم تعصب بیشتر داشته اند. بیش از همه از مردم دیلمستان در هراس بوده اند و سپس مردم عراق و قم و کاشان و ساوه و این نواحیست که در آنها شیعه زیدی و اثنی عشری و اسمعیلی فراوان بوده است. در نواحی دیگر هم مانند طبرستان و سبزوار و ماوراءالنهر و عزمین و گرگان و بحرین خلفا مخالفان بسیار داشته اند. روزی که حسن صباح پیشوایی اسمعیلیه را بدست گرفت و آن اساس هول انگیز را که رخنه در ارکان خلافت افکند پدید آورد اسمعیلیه ایران نزدیک سیصد سال تجربه در مقاومت مخفی و آشکار و باصطلاح امروز مقاومت منفی داشتند و بهمین جهت خشم ایشان باندازه ای سخت بود که بر مخالفان خود مطلقا رحم نکردند و خلیفه و پادشاه و وزیر و حتی متشرعان مخالف خود را هر جا که یافتند کشتند و دلایل بسیار هست که از بس کینه ایرانیان در برابر این دستگاه و قوه حاکمه شدید بوده گاهگاهی حتی دفع فاسد را بافسد روا میداشتند و ترکان غزو قراختایان و سرانجام مغول را هم تشویق کرده اند و بدست مغول عاقبت توانستند این دستگاه ظلم و نفرت - انگیز را که تا آن اندازه از آن بیزار بوده اند برچینند.

در این ۵۸۰ سالی که ابن سینا در جهان بوده با وجود همه این بی سامانیها و ناراضی بودن مردم ایران و اختلافاتیکه در میان خانوادهها و طبقات بوده باز اوضاع اقتصادی ایران رضایت بخش بوده است زیرا که آبادی ایران در

دوره ساسانیان بجایی رسیده بود که باز سیصدوپنجاه سال پس از آن دوره نتایج آن باقی بود. در آنزمان قطعا ایران یکی از آبادترین و متمولترین کشورهای جهان بود که در شاهراه تجارت میان شرق و غرب جهان واقع بود و از هرجا که بجای دیگر میرفتند میبایست از ایران بگذرند و راههای دریایی جنوب که امروز هست در آن زمان هنوز پیدا نشده بود. دریای خزر در آن زمان در تجارت میان آسیا و اروپا اهمیت فوقالعاده داشت و خلیج فارس مهمترین منزل دریایی در میان شرق و غرب بود و ایران در میان این دو دریا واقع شده است.

در آنزمان پول در ایران بسیار بود. تازیان از نخستین روزهایی که بایران آمده بودند اصول پول زمان ساسانی را عینا باقی نگاهداشته بودند و تا مدتی عینا سکههای ساسانی را با همان نقشها و سجعها تقلید میکردند و سپس که سجع و نقش سکه را تغییر دادند وزن و عیار آنها نگاهداشتند و در سراسر دوره ی خلفا تا زمان استیلای مغول بر ایران همان اصول باقی بود. در ایران هم سکه طلا رواج داشت هم سکه نقره و سکه مس. سکه طلا را بهمان نام زمان ساسانی که از زبان لاتین گرفته شده "دینار" و سکه نقره را بنام یونانی "درهم" یا "درم" و سکه مس را بفارسی "پشیز" و بعربی "فلس" و "فلوس" که ترجمه تحت اللفظ همان کلمه فارسیست میخواندند زیرا که پشیز فارسی و فلس عربی اصلا بمعنی پولک ماهیست.

دینار معمولا ۴/۲۵ گرم طلا داشت. در دوره اسلامی دو قسم دینار رایج بود دینار قیصری که تقلید از سکههای رومی بود و دینار کسروی که تقلید از سکههای ساسانی کرده بودند. جعفر بن یحیی برمکی وزیر معروف هارون الرشید سکه تازمای زده بود که عیارش کمتر از سکههای طلای دیگر بود و ایرانیان آنها بیشتر میپسندیدند و آنها "زر جعفری" میگفتند. در زمان ابن سینا سکه طلایی هم رکنالدوله آل بویه زده بود که آنها اعتبار خاصی داشت و آن "زررکنی" میگفتند. این سکههای مختلف یک وزن و یک عیار داشت و روی همرفته عیار آنها بسیار کم و باندازهای بوده است که بتواند طلاخود را نگاه بدارد و

با وجود این سکه کامل عیار یعنی بی عیار هم رایج بوده که ایرانیان آن را "زرده‌دهی" یعنی زری که هرده جزو آن طلاست و عیار ندارد و "زرش‌سری" یعنی سکه‌ای که هر شش دانک آن طلا باشد می‌گفتند. بجز سکه‌های یک دیناری طلا سکه‌های یک ثلث دینار هم بوده که  $1/40$  گرم وزن داشت و نیز سکه‌های ربع دینار بوده است. دینار شرعی هم همان  $4/25$  گرمست.

سکه‌های نقره را درهم می‌گفتند و درهم خیلی بیش از دینار تنوع داشت. معمولاً یک درهم میبایست یک مثقال نقره داشته باشد اما بیشتر دینارها  $2/97$  گرم وزن داشته است. درهم را نیز از سکه‌های نقره ساسانی تقلید کرده بودند اما سکه‌های ساسانی از زمان اردشیر بابکان تا پایان این دوره همیشه  $4/25$  گرم وزن داشته است. یک دینار همیشه معادل بیست درهم بوده و ناچار یک درهم یک بیستم دینار ارزش داشته است اما درهم را که واحد وزن هم می‌دانستند  $3/148$  گرم حساب می‌کردند. درهم نیز مانند دینار اقسام مختلف داشته یک قسم را درهم بغلی می‌گفتند یک قسم را درهم جوزاقی که در جوزقان همدان سکه زده بودند یک قسم را درهم محمدی که در ری سکه زده بودند، یک قسم را درهم طبری که در طبرستان سکه زده بودند، یک قسم را درهم سمیری که بهترین سکه‌ها بود زیرا که نقش سکه و سجع آن خوب دیده میشد، یک قسم را درهم جواز می‌گفتند. در ماوراءالنهر سکه‌های مخصوصی رواج داشت که یک قسم آنرا درهم غطریفی و قسم دیگر را درهم مسیبی می‌گفتند. درهم بغلی یک مثقال یا ۱۰ قیراط یا ۱۲ قیراط و یا ۱۵ قیراط بود، درهم سمیری سنگین ۶ مثقال و درهم سمیری سبک ۵ مثقال بود. یک درهم بغلی را بهشت دانک و یک درهم طبری را بچهار دانک تقسیم می‌کردند. درهم غطریفی بخارا مخلوطی از آهن و مس بود.

## شرح زندگانی ابوعلی سینا (۱)

نابغه نادر شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین‌ابن عبداللہ ابن حسین‌ابن علی‌ابن سینا بسال ۳۷۰ هجری قمری در خورمیشان در حوالی بخارا متولد گردید و در همین شهر علوم زبان خویش را فرا گرفت.

تحصیل ادبیات، فقه و حساب را با تعلیم پدر دانشمند آغاز کرد و ده ساله بود که نزد دانشمند بزرگ ابوعبداللہ ناتلی منطق، هندسه و نجوم را فرا گرفت تا بدانجا که پس از دو سال ابوعبداللہ اقرار کرد "چیزی نمی‌داند که ابوعلی" نداند.

ابن سینا در دوازده سالگی بتفکر در عالم خلقت و علوم طبیعی و "مابعد الطبیعه و علم طب پرداخت و در مدتی بسیار اندک همچون بودا، بسی آموزگار و رهنما تنها بکمک نبوغ شگفت آور خود بکنه اسرار خلقت و معرفت در علوم عقلی و عملی دست یافت و داستان "حی‌ابن یقظان" نه تنها نمایشگر اندیشه‌های رفیع اوست بلکه وصف‌الحالی از خود وی و حیات معنوی او می‌باشد.

عرفان با تمام عظمت خود در این کتاب تجلیل شده لیکن در اینجا "ترک" و "طلب" و "قناعت" با مفهومی دیگر خودنمایی میکند و بعنوان یک حربہ برنده در راه مبارزه با مظالم و حکام جابر بکار برده شده است. در اینجا توسری خوردن، عبت بودن زندگی، نفی پیکار بر علیه مفسد و رذائل تشویق نمیشود بلکه هر فرد وارستگی، پاکی و خورسندی و آزادی و آزاد اندیشی و دوری از علایق و ناسزاوار زندگی و خدمت بخلق را می‌آموزد.

سیمای مردانه ابن سینا، در تعلق تاریخ نویسان و افسانه پردازی مردمی که او را در ردیف نیمه خدایان جای داده‌اند، در هزاران مقابل وی را بما چنین شناسانده‌اند که پیوسته صاحب مسند و منصب بوده و با عزت و جلال از

---

(۱) این قسمت عیناً از صفحه ۶۸ کتاب با مشاهیر علم و هنر آشنا شوید، نوشته ابوالقاسم مسعودی نقل شده.

طبقه بالا گاهی بزیر پا می‌نگریسته است ، لیکن کمتر از مبارزات او ، از در — بدریها و زندان و غل و زنجیر و رنج‌های وی یاد شده .

نام " ابن سینا " همیشه با افسانه‌های حماسی و حس غرور در ما زنده میشود این پیکره عظیم ، این اعجوبه تاریخ در هیجده‌سالگی بر کلیه علوم زمان دست یافت و در هنر نویسندگی و شعر و ادب باوج رفیعی رسید . او علیرغم تمایل خویش بناچار گاهی مقامات حساس سیاسی یافته لیکن همیشه جانباز میهن خود و خصم آشتی‌ناپذیر چاکران جباران عرب بوده است . این داعی بزرگ یک لحظه از ۵۸ سال زندگی خود را بدون عشق و هیجان و فعالیت تلف نکرد . برای او جنبش و مبارزه و کار همچون احتیاج بهوا برای تنفس بود .

شهرت " بوعلی سینا " از دهسالگی آغاز شد و پس از چند سال در تمام ایران این نابغه خردسال و حکیم محبوب را میشناختند هنگامی که برای معالجه نوح‌بن منصور سامانی دعوت شد هیجدهمین بهار زندگی را میگذراند ، وی به آسانی توانست مرض نوح را که کلیه اطباء از درمانش عاجز مانده بودند معالجه کند و مدتی برای تدوین آثار خود در دربار آل سامان زیست .

پس از فوت نوح‌بن منصور در حدود ده سال در خوارزم و در دربار آل مامون زندگی کرد و تمان این مدت را بتالیف و تصنیف کتب علمی مشغول بود سلطان محمود که آوازه علم و دانش ابن سینا را بسیار شنید او را بدربار خود احضار کرد ، لیکن وی این دعوت را نپذیرفت و چون میدانست که مرگ او حتمی است از بیم جان گریخت و مدتی در ترکستان و خراسان در بدر و آواره بود و در همان حال که بنگارش کتب علمی میپرداخت ، بیماران دردمند و محتاج را معالجه میکرد و پس از چندی به ری سفر کرد و مجدالدوله دیلمی را که به بیماری صرع و یا مالیخولیا مبتلا بود معالجه کرد و پس از آن به همدان رفت و پس از معالجه شمس‌الدوله که نسبت به حکام دیگر مردی وطنخواه بود مقام وزارت او را پذیرفت . لیکن در آنجا نیز بتفتین جاسوسان و جیره‌خواران مغضوب و زندانی گردید و در زندان توانست کتاب معروف شفا را تالیف کند .

پس از شش سال که بجرم زندیق بودن در زندان گذرانید تکفیر شده و مطرود باصفهان رفت. در آنجا نیز علیرغم میل خود بدربار علاءالدوله برده شد و بعنوان طبیب و مشاور سلطان بخدمت گماشته شد و در ۵۸ سالگی در سفر اجباری همراه علاءالدوله بهمدان مسافرت کرد و در همین شهر در سال ۴۲۸ هجری قمری به بیماری "قولنج" درگذشت.

"ابن سینا" علم طب را که در آن عصر تحت تاثیر دانش جالینوس و بقراط و همچنین طب عملی هندی بود مطالعه کرده و با الهام از این منابع و بکمک نبوغ درخشان خود دانشی نوین را بنیان گذارد که تا هفت قرن پس از وی در دانشگاههای اروپا تدریس میشد.

"پروفسور پاولفسکی" عضو آکادمی شوروی در باره ابن سینا مینویسد: "... او قرنهای قبل از کشف میکرب توسط پاستور در رسائل متعدد خود می نویسد: "بیماری واگیر ممکن است بوسیله حیوانات بسیار کوچک و نامرئی که در آب وجود دارد باشخاص سرایت کند."

ابن سینا تنها دانشمندی است که فلاسفه اروپائی همچو "دکارت" "روسو" در برابر عظمت او خود را حقیر شمرده اند از آثار جاویدان ابن سینا آنچه از تطاول و کتاب سوزیها باقی مانده میتوان کتاب شفا "در فلسفه"، "الموجز الکبیر" در منطق، "النجاه" (در فلسفه)، "اشارات والتنبیها" (در حکمت)، "عیون الحکمه" (در فلسفه)، دانشنامه علائی " (بزبان فارسی در فلسفه)، "الحکمه المشرقیه" (پیرامون حکمت اروپائی) "فی المنطق" (در منطق)، کتاب معروف "قانون" (در طب)، "ارجوزه" (در طب)، "تحقیق الانسان" رساله تعلق النفس بالبدن، "بقاء النفس الناطقه" "احوال النفس فی ماهیه الحزن" (در مورد غم و علل روانی اندوه)، کتاب "الانصاف"، مجموعه سبع رسائل، "جامع البدیع"، "الحکمه العروسیه" (در شعر و هنر شاعری) "حاصل و محصول" (در ۳۱ جلد)، رساله "فی المشق" (در روانشناسی)، حی ابن تفتان "رسائل عرفانی" (در تصوف) و لغات سدیدیه (در طبیعی)، "الحان" (در موسیقی) و رساله "نبضیه" (بفارسی) و از صدها رساله و کتاب دیگر میتوان نام برد.

ماکت ساختمانی آرامگاه این سیدادرمندان

